

بود ما دیگر این دعوت را پذیرفتیم و رفتیم به وزارت کشور فکر می‌کنم که دو هفته یکبار و گاه سه هفته یکبار ولی قطعاً ماهی یکمرتبه جلساتی در آنجا داشتیم تا ۵، ۶ ماه وقتی که آنجا رفتیم دیدیم که سه و چهار نفر از معاونان وزارتخانه‌های مختلف که در امور برنامه ریزی و در زمینه‌های مشارکتی عدم تمرکز خیلی علاقمندی داشتند در آنجا بودند چند نفر از نمایندگان مجلس بودند از هردو حزب هم رهبران فراکسیون مردم و هم فراکسیون ایران و نوین و یکی دونفر دیگر از همین دو حزب در عین حال شما و دکتر افخمی و من باقر نمازی از سازمان برنامه ۷، ۸ نفر بودیم آقای نیکوخواه تا آنجائی که من یادم است سرپرستی این کمیته را داشتند یادم می‌آید یکی دو جلسه اول که رفتیم آنجا یک مقدار بحث‌های پراکنده ای میشد بهیچ جایی نمی‌رسیدیم و بقول یکی از دوستان باقر نمازی زرنگی کرد و گفت که من پیشنهاد می‌کنم که فلانکس یعنی امین عالیمرد که در این زمینه علاقه زیادی دارد کار کرده یک طرح ۵، ۶ صفحه ای تهیه بکند بیاورد اینجا براساس آن ما بطور منطقی برویم جلو و یک چیز ۵، ۶ صفحه ای فکر می‌کنم که من تهیه کردم جلسه بعد که رفتیم آنجا، آنجا تکثیرش کردند به تعداد کسانی که آنجا بودند و براساس آن شروع کردیم به آغاز صحبت. در آنجا کلماتی بکاربرده شده بود اشاراتی شده بود که به مذاق رهبران فراکسیون حزب ایران نوین زیاد خوش نیامد مثلاً مجلس جنبه نمایشی پیدا کرده، عدم تمرکز یا مشارکت بصورت واقعی وجود ندارد از این قبیل چیزها که بطور اساسی چه نوع اقدامات و کارهایی ما می‌توانیم انجام بدهیم یادم می‌آید که آقای الموتی که رهبر فراکسیون حزب ایران نوین بود ناراحت شد آن کتابچه‌ها دفتری که داشت برداشت پرت کرد روی زمین گفت شما که به ما توهین می‌کنید برای ما دیگر هیچ چیز نگذاشتید گفتیم چرا ناراحت می‌شوید ما اینجا آمدیم که مسائل مشکلات مملکتی را خیلی روشن باهم بحث بکنیم و راه حل برایش پیدا بکنیم. بهر حال این ناراحتی ایشان گذشت چندین جلسه درباره همین عدم تمرکز و مشارکت و کارهایی که بطور منطقی می‌شود انجام داد صحبت کردیم و نتایج این صحبتها را فکر می‌کنم که آقای نیکوخواه به نخست وزیر گزارش میداد بهر حال آن جلساتی که تمام شد فکر می‌کنم که یک طرحی چیزی تهیه نشد ولی یک شمه ای از این که بچه ترتیب عدم تمرکز را می‌توانیم از طریق وزارت کشور انجام بدهیم در استانها در شهرستانها و بچه ترتیب مشارکت را می‌شود بیشتر کرد این یک چیز نهائی خود آقای نیکوخواه تهیه کرده بود براساس بحث‌ها و گفتگوی ما بعدها هم همانطور که به تدریج دیدیم آن عدم تفاهم آن جلسه اول که بعضی‌ها جبهه گرفته بودند مجلسی‌ها آنهم برطرف شد و فکر می‌کنم نتیجه خوبی داد و آن گزارش نهائی هم به نخست وزیر داده شده بود شاید در پس فکر ایشان بود بخصوص نوع صحبت‌هایی که شما و دکتر افخمی و من و نمازی در این زمینه مشارکت عدم تمرکز داشتیم بهمین جهت هم شاید یکی از دلایل اصلی که بعدها علاقمندی بود که ما برویم به دستگاه دولت و به وزارت کشور بیشتر و ما علاقمند شدیم برویم این بود. این در واقع پایه و اساس بازگشت من به دستگاه دولت و ورود مستقیم شما برای اولین بار به دستگاه دولت بوده

البته جز این یادم هست از یکسال بعد از اینکه شما از امریکا برگشتید ما در دانشگاه باهم بحث و گفتگوهائی داشتیم و بعداً بحث و گفتگو در زمینه مشارکت عدم تمرکز چه کارهائی در مملکت باید انجام بگیرد حتی نوشته هائی داشتیم پوزیشن پی‌پرهائی (.....) تهیه کردیم اینها جتی به علیاحضرت هم داده شد که ایشان هم گویا با اعلیحضرت مطرح کرده بودند و اینجائی که در ته ذهنم هست پاسخی گفته شده بود خوب که اینها روی کاغذ چیزهای بسیار زیبا و قشنگی است ولی در عمل مسائل مشکلات با این حرفهای قشنگ قابل حل شدن نیست. بهر حال وقتی که قرار شد من بیایم به دستگاه دولت آنهم بعلت تعارضی بود که بین رئیس دانشگاه وقت و من که رئیس دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی بودم پیش آمده بود تا اینکه رأساً علاقمند باشم که مستقیماً بروم به دستگاه دولت ولی شاید هم سرنوشت این بود که این کار انجام بشود و حالا که برمی‌گردم به گذشته نگاه می‌کنم از نظر شخص خودم واقعاً ضروری بود برای اینکه آن رفتن ما و یک مقدار کارهای اساسی و بنیادی که شروع کردیم لافل در آغازش خیلی نتایج مطلوب ببار آورد هرچندی که نتیجه اش اگر به انقلاب انجامید شاید ما اشتباه می‌کردیم و سریع و تند رفتیم خیلی آن نوع کارهائی خواستیم انجام بدهیم که با زمینه ها و سنت ها سازگاری قطعی نمی‌توانست داشته باشد شاید نمی‌بایستی به این سرعت ما پیش رفته باشیم.

سؤال: این شبیه آن مثلی است که می‌گویند عمل جراحی موفقیت آمیز بود ولی مریض مُرد.

آقای عالی‌مرد: واقعاً کم و بیش بهر حال خواستم به این زمینه اشاره بکنم که این هم رفتن به وزارت کشور چرا وزارت کشور آن علائق شخصی من و شخص شما به زمینه های مشارکت و عدم تمرکز که آن براساس بنیاد حتی پیشرفت مملکت می‌دانستیم و دموکراسی می‌دانستیم در نتیجه وضع طوری شد که با وجودی که ما می‌توانستیم به دو سه تا دستگاه برویم از قبیل فرضاً وزارت علوم و آموزش عالی که از نظر دانشگاهی با روحیه ما سازگاری داشت ولی ترجیح دادیم که برویم به وزارت کشور ولی بیشتر از همه شاید شخصیت و اعتقاد جمشید آموزگار بود و یا آن تصویری که من لافل در ذهنم از جمشید آموزگار داشتم و کشش به اصطلاح جاذبه بیشتری داشت ولی باز همانطوریکه نظرتان هست وقتی که جمشید آموزگار اولین بار تلفنی از من خواست که برویم باهم صحبت بکنیم من رفتم با هم صحبت کردیم ولی به ایشان گفتم با وجودی این که خیلی علاقمندم به این نوع کارهائی که شما در دستگاه وزارت کشور می‌خواهید بکنید ولی به دانشگاه علاقمندی بیشتری دارم شاید بطور غیر تمام وقت هر وقت که شما علاقمند باشید هفته ای یکروز دو روز می‌توانم با شما همکاری بکنم و آنجا بحث شما و دکتر افخمی پیش آمد و متناسب ترین زمانی بود که شما هم که علاقمند بودید به تجربه پیدا کردن در دستگاه دولت و با آن دیدهای تئوری موانع فکری شما بیشتر سازگاری داشت شما رفتید با جمشید آموزگار صحبت کردید ایشان

از شما خواستند که ملاقاتی بکنید و بهرحال مسئله را کوتاهتر بکنم بعداً من تعارضی با رئیس دانشگاه پیدا کردم با هم من و شما در یک جلسه ای رفتیم درکلوب فرانسه نشستیم و غذای خوبی خوردیم و بعداً این که دونفر باهم می توانیم آنقدر کارهای اساسی انجام بدهیم که تک تک اگر بخواهیم انجام بدهیم امکان پذیر نیست و این استدلال شما که همیشه استدلال شما اساسی نیست ولی این واقعاً اساسی تر بود و من را معتقد کرد که قطعاً این بهترین طریقی هست که ما می توانیم کاری انجام بدهیم که فردایش باز جمشید آموزگار تلفن کرد من بلند شدم باهم رفتیم آنجا و به ایشان گفتم که ما حاضریم همکاری کنیم و از فردایش همکاریمان را رفتیم در آنجا شروع کردیم با هم که قرار شد من کارهای امور سیاسی و امور پارلمانی را بکنم و شما کارهای امور اجتماعی خوشبختانه یکی دیگر از همدرسان من در دانشگاه امریکا بیروت حشمت الله نیک آئین آنهم کارهای مربوط به امور فنی را صالحی اگر

سؤال : صالحی اگر اشتباه نکنم کارهای امور شهرداریها و امور عمرانی بود نیک آئین فکر می کنم اگر اشتباه نکنم معاون اداره امور فنی یک اسمی در آن مسیر بود که مربوط

آقای عالیمرد : و فرشچی هم امور اداری . بهرحال ما رفتیم آنجا باز دونفر از این همکاران که من سابقه همکاری و علائق قلبی داشتم و آن سه نفر دیگر هم که یکی جمشید آموزگار باشد دورا دورا دوباره اش شنیدم صالحی را دوباره آن نشنیده بودم ولی فرشچی را دورا دورا اسمش را شنیده بودم و آموزگار را که البته از مدتها پیش می شناختم بهرحال بصورت یک تیم رفتیم آنجا و باز دنبال همان حرفهائی که من و شما با هم در دانشگاه زده بودیم و در خارج از امریکا زده بودیم و اینجا یک میدانی بود که می توانستیم آن فکرها را ببینیم در زمینه عملی چه کاری باهاش می شود کرد.

سؤال : در صحبت هائی که الان کردید که دقیقاً هم همینطور هست حضور جمشید آموزگار در وزارت کشور یک نقش اساسی درکشش شما بطرف وزارت کشور.

آقای عالیمرد : صد درصد.

سؤال : می توانید در چند جمله واقعاً بگوئید چه تصویری از جمشید آموزگار داشتید چه جور آدمی بنظر می آمد.

آقای عالی‌مرد : من جمشید آموزگار را یک یا دوبار آنهم دورا دور در جشن مشروطیت در مجلس سنا که تشکیل می‌شد دورا دور دیده بودم یعنی حتی با هم معرفی نشده بودیم ولی تصویری که از او داشتم بعنوان یک فرد سالم و دانا و یک تکنوکرات طراز اول و در ایران بلکه در سطح جهانی بود از این نظر گفتم در سطح جهانی برای اینکه دو سه نفر از افراد خارجی امریکائی که می‌شناختند و با سازمان ملل ارتباطاتی داشتند از جمشید آموزگار بعنوان یک تکنوکرات برجسته صحبت می‌کردند خودم هم در ایران از زمانی که آموزگار رفته بود در دستگاه دولت وزارتخانه های مختلف اول کار وزارت بهداری بعداً وزارتخانه های دیگر مرتب هرچه درباره اش خوانده بودم مطالب اساسی و بنیادی بود از این گذشته پدرجمشید آموزگار دوست نزدیک حسین حجازی مدیرمجله جهان نو بود برادر بزرگتر جمشید آموزگار جهانگیر آموزگار درکالیفرنیا درس می‌خواند و از آنجا با مجله جهان نوی ما مکاتبه داشت و حتی یادم می‌آید همان سالهای اولی که من با مجله جهان نو همکاری داشتم در سال ۲۶ یا ۲۷ عکس جهانگیر آموزگار که تحصیلاتش را تمام کرده بود در آن مجله جهان نو حجازی چاپ کرده بود یک نامه‌ای که ازش آمده بود این که از یک فرد فرهنگی طراز اول که پدر جمشید آموزگار باشد یک تصویر در آنجا بعداً از طریق جهانگیر آموزگار که با حجازی مدیر مجله جهان نو مکاتبه داشت و بعد از او چیزهایی که در مطبوعات از زبان مردم افرادی که باهاشان آدم ارتباط داشت صحبت می‌کرد تمام اینها نشان دهنده این بود که یک مرد فوق العاده دانا دارای بینش و فکری و سالم برای ما دو تا خط هم زیرش کشیده می‌شد که سالم بودن یکی از مهمترین چیزها است این تصویر بود که از جمشید آموزگار وجود داشت در ذهن من و بهمین جهت هم کشش بیشتر از همه بود و احترامی که هر وقت هرکسی درباره جمشید آموزگار صحبت می‌کرد با احترام باهاش صحبت می‌کرد و البته باید مواظب باشید که خلاصه ترتیب ترا ندهد یادم می‌آید وقتی که من تازه رفته بودم با جمشید آموزگار همکاری بکنم چند ماهی گذشته بود و واقعاً من جز یک فرد فوق العاده در زمان تصدی ایشان در وزارت کشور هیچ چیز دیگر درباره اش نمی‌توانستم بگویم و همکاری نزدیک و تفاهم صد درصد داشتند بهمین جهت هم یادم می‌آید که یکی از برادران ایشان هوشنگ آموزگار که من از سالهای سال پیش می‌شناختم آنهم یادم رفت که من یک آشنائی با خانواده آموزگار هوشنگ آموزگار بود و خانمشان که دختر مشیرهمایون شهردار بود و در آن زمانها که ما جوان بودیم دبیرستان میرفتیم یادم می‌آید یک گروهی به اصطلاح نیمه انتلکتوئل ما هم خودمان جزء انتلکتوئل جوان می‌دانستیم خانه آنها جمع می‌شدیم درباره ادبیات هنر موسیقی صحبت می‌کردیم بهرحال با او (پایان نوار ۲ ب)

ادامه مصاحبه تاریخ شفاهی با آقای دکتر امین عالیمرد نوار سوم روی اول.

سؤال: آقای دکتر عالیمرد داشتید راجع به آقای جمشید آموزگار صحبت می کردید و آشنائی تان با جمشید آموزگار که الان مثل اینکه راجع به هوشنگ آموزگار داشتید حرف می زدید.

آقای عالیمرد: هوشنگ همانطوری که داشتم می گفتم گفت خوب تو چطور می توانی با جمشید همکاری بکنی گفتم من دلیلی نمی بینم که نتوانم باهاشان همکاری بکنم هم تفاهم عالی داریم هم اختیارتان تام در زمینه کار خودم دارم و همکاری نزدیکتر بهتر از این اصلاً در تصور آدمی نمی گنجد گفت تو استثنا هستی گفتم من فکر نمی کنم به ترتیبی که من دیدم و کارهایمان در آنجا می چرخد واقعاً یک رابطه استثنائی است واقعاً هم همینطور بود و همانجوری که می گویند به اصطلاح فلانکس کارت بلانچ دارد در زمینه کارهایی که لااقل من انجام می دادم من کارت بلانچ داشتم و همکاری را بهر صورتی که دلم می خواست انجام می دادم و جمشید آموزگار هرگز یک کلمه در این زمینه پرسش نمی کرد که چرا اینطوری شده چرا آنطوری شده و از این گذشته ایشان وقتی برد مرا در مجلس معرفی بکنند مجلس سنا مجلس شورایی واقعاً بصورتی مرا معرفی کرد که من شرمند شدم عرق ریختم گفت بعنوان یک فرد دانشگاهی دانا، محقق، فلان و اینها که نمایندگان مجلس وقتی که معرفی تمام شد آمدند گفتند ما تابحال ندیدیم که هیچ معاون وزارتخانه ای رایبایورند و به این ترتیب معاون پارلمانی را به ما معرفی بکنند بهرحال در وزارت کشور که ما کارهایمان را شروع کردیم از همان کارهای اولیه اساسی که معتقد بودیم شروع کردیم یعنی دنبال عملی ساختن فکر عدم تمرکز مشارکت و اینکه به چه ترتیب در شهرستان در استان خارج از تهران می شود کارها را انجام داد و چون که من مسئولیت پیدا کرده بودم در زمینه امور سیاسی و امور پارلمانی این که ارتباط استاندارها در واقع از نظر اداری از طریق من بود با وزارتخانه در نتیجه ما یک برنامه ای تهیه و تنظیم کردیم که هر ۱۵ روز یکبار در آغاز کار و بعدها اینها شد برنامه های ماهیانه برویم به یکی از مراکز استان. کشور را تقسیم کرده بودیم از نظر ذهنی به ۶ منطقه و در هر منطقه ای سه تا یا چهار تا استان بعضی جاها پنج تا استان اگر استانها کوچک بود قرار گرفته بودند و ما شروع کردیم به ارتباط پیدا کردن با استاندارها، با فرماندارها در منطقه و با مردم و برنامه مان به این صورت بود که از روز اول ما جمع بکنیم معاونین مهم وزارتخانه ها را که در واقع قائم مقام وزیر خودشان باشند که بتوانند تصمیم بگیرند در منطقه اینها را دادیم به یک منطقه مسائل مشکلات منطقه را در برابریها بیابند مطرح بکنند مردم منطقه اگر شهرستان یا استان بود یا حتی دهاتیها یا مردمی که در شهرها زندگی می کردند براساس آن تصمیم در منطقه گرفته بشود و به این ترتیب کار سریع تر انجام بگیرد و کاری که نخست وزیر کرده بود هویدا که واقعاً یک کار

استثنائی بود این بود که ایشان هم در واقع یک کارت بلانچ به ما داده بود حتی با کاغذ سفید امضاء ایشان که هر تصمیمی گرفته بشود فقط اسم ایشان آنجا نوشته بشود مطالب آنجا نوشته بشود و امضاء ایشان ابلاغ بشود به آن منطقه البته این یک مسئله خاصی را پیش می‌آورد برای اینکه استاندارهای ما در واقع سه تا رئیس داشتند یکی وزیرکشور بود، یکی نخست وزیر بود، یکی از طریق ارتباط مستقیم شان با شخص شاه از طریق دفتر مخصوص که هم می‌تواند خوب باشد و هم می‌تواند بد باشد. ولی سه گانگی به اصطلاح جوابگوئی یک مقداری مسئله ایجاد می‌کند من فکر می‌کنم ولی بهرحال ما رفتیم و این برنامه‌ها را شروع کردیم و از مناطق عقب افتاده مثل سیستان و بلوچستان یا استان ساحلی بوشهر، بعداً کردستان و خوزستان، بعداً جاهای دیگر یعنی در واقع توجه اساسی واقعاً از نظر سیاسی مملکتی هم به منطقه سیستان و بلوچستان شاید بیشتر از هر جای دیگر بود این که ما آغاز کارمان از آنجا شروع شد که ما همانطور که اشاره کردم اوائل هر دو هفته یکبار بود ولی بعداً ماهی یکبار کردیم و هر سه ماه یکبار هم نخست وزیر قول داده بود سه ماه یکبار به خود ما هم خبر بدهد که ما با هیئت دولت می‌آئیم به آن منطقه ولی درعین حال هر وقت شما احساس کردید که وجود هیئت دولت لازم است یا گروهی از وزراء تلفنی به من خبر بدهید و بلافاصله من با آن افراد یا خود آن افراد بیایند آن منطقه و این باز بودن دستگاه اجرائی نخست وزیر و هیئت وزیرانش را نشان می‌دهد که بچه ترتیب صداقت در این کار اساسی عدم تمرکز و مشارکت دادن مردم بود که البته بنظر ما یک مقداری دیر بود ما معتقد بودیم که در دهه ۴۰ این کار باید انجام بگیرد ما در دهه ۵۰ این کارها را شروع کردیم و به این ترتیب ما شروع کردیم رفتن به استانها و یک مثالی را از یکی از این استانها بزنم که واقعاً اهمیتی که مردم و مشارکت داشتند آنها اهمیت خودش را نشان می‌دهد بطور بارزی می‌درخشد. رفته بودیم به زاهدان از آنجا بلند شدیم رفتیم به سراب آباد باقر نمازی من، ما در تمام این مسافرتها که میرفتیم که معاونین وزارتخانه‌های مختلف را می‌بردیم از سازمان باقر نمازی که مسئول آن معاونت سازمان برنامه که با مشارکت، عدم تمرکز این نوع کارها ارتباط داشت و با نماینده سازمان برنامه در آن منطقه که فرد عمرانی بود با او همیشه از سازمان برنامه بود و یک فرد بسیار مؤثری بود این که هر جا که می‌رفتیم گاه دستجمعی با هم می‌رفتیم ولی غالباً من و باقر نمازی دوتائی با هم راه می‌افتادیم برویم وسط مردم چه در دهات چه در شهرها. شهر سراوان رفته بودیم ماه رمضان بود رفتیم رهبر مذهبی سنی و رهبر مذهبی شیعه آن شهر را ببینیم که ببینیم از دید آنها نیازهای مردم آن منطقه چه هست پیش رهبر مذهبی شیعه شان که در مسجد بود رفتیم در مسجد از ما پذیرائی کرد و مسائل مشکلات که لازم بود و یک مقداری بخشش این بود که به خود مسجد و جنبه های مختلف ساختمان مسجد توجه خاصی بشود از این قبیل چیزها. بعداً رفتیم پیش آن رهبر مذهبی سنی که درعین حال یک مغازه بقالی داشت مرد با محاسن سفید بلند و بسیار دوست داشتنی رفتیم با او صحبت بکنیم گفت که اینجا جای صحبت نیست اگر بعد از افطار تشریف بیاورید به مسجد در آنجا صحبت

می‌کنیم ما گفتیم ما اتفاقاً آمده ایم که با شما قرار بگذاریم و درمیان مردم با شما صحبت بکنیم بعد از افطار بلند شدیم رفتیم به مسجد که عده زیادی در حدود ۱۰۰ نفر آنجا بودند و اینها دور هم نشسته بودند و ما رفتیم وسط آنها نشستیم و شروع کردیم به صحبت کردن آن رهبر مذهبی شان گفت که قبل از آمدن شما ما باهم بحث‌ها و گفتگوهای داشتیم من با اجازه آقایان درباره آنها می‌خواهم صحبت بکنم و شروع کرد به گفتن این که مردم در این شهر اعتقاد دارند از نظر آب و آبرسانی این کار اگر انجام بشود مهم است در زمینه های مختلف من دیگر به جزئیات نپردازم بهتر است. عیناً مثل کسی که برنامه ریزی می‌داند و این مردم و اولویتها را به آن صورتی که واقعاً یکنفر با بینش کامل مطالعاتی درباره یک شهر می‌تواند صحبت بکند که من و نمازی شدیداً تحت تأثیر قرار گرفتیم یعنی در واقع آهسته آنجا به خودمان گفتیم و بعداً که بیرون آمدیم گفتیم که برنامه ریزی را باید از این مردم معمولی یاد گرفت. بهرحال این اولویت هایشان را گفتند که هم‌اکنون در واقع منطقی بود درعین حال یکی از میان مردم پرید و گفت که ما درعین حال می‌خواهیم که ما اینجا دانشکده هم داشته باشیم چرا اینجا یک دانشکده فنی درست نمی‌کنید اینجا بحث آن بود که دانشگاهی در آن استان ایجاد بشود و اینها علاقمند بودند که دانشکده فنی اش در شهر سراوان باشد که همین رهبر مذهبی شان برگشت گفت عزیز من جان من ما باید مسائل مشکلات آقایان را ببینیم در عین حال مسائل مشکلات خودمان را هم نگاه بکنیم در آینده شاید مطلوب باشد اینجا دانشکده ای باشد ولی ما مسائل اساسی‌تر داریم آقایان هم تا یک حدی می‌توانند در این زمینه‌ها مشکل گشائی داشته باشند منظورم این است که حتی وقتی که یکی از آن حد انتظار فراتر از آن چیزی که امکان پذیر بود می‌خواست صحبت بکند یک فردی که جنبه به اصطلاح رهبری را به آنها داشت بلافاصله می‌گفت که این در حال حاضر قابل بحث نیست. بهرحال ما از آن جلسه که بیرون آمدیم دید اینها را احتیاجات اینها را واقعاً فهمیدیم و درک کردیم بعد از آن رفتیم به یک دهکده دیگر در آنجا دو سه نفر از ریش سفیدان محل را دیدیم یکی از اینها ریش سفید نبود جوان بود ولی خوب خوش صحبت بود می‌گفت ما این نوع مسائل را داریم ولی کسی به حرف ما گوش نمی‌دهد ما گفتیم خوب ما فردا جلسه‌ای داریم در حضور استاندارهای این منطقه استاندار شما هم هست یک عده ای هم از تهران آمدند و شما می‌توانید بیائید با آنها صحبت بکنید. ضمناً در این سفرها ما هرگز نمی‌گفتیم که از طرف وزارت کشور مثلاً من معاون وزارت کشورم این معاون سازمان برنامه است. ما با پیراهن پوشیده اینها فقط می‌دانستند که ما از مرکز آمدیم که مسائل و مشکلاتی اگر اینها دارند این را عیناً منعکس بکنیم و این را باور کرده بودند با برداشتشان این بود یا لااقل وقتی که صداقت را در قیافه ما می‌دیدند دهنشان باز می‌شد فردایش آن دو سه نفری که در آن دهکده صحبت کرده بودیم دو نفر هم در شهر سراوان باهاشان صحبت کرده بودیم که در انجمن شهر بودند اینها بلند شدند آمدند به استانداری که در آنجا ما جلسه‌ای داشتیم آمدند توی جلسه و یکی از اینها شروع کرد به صحبت کردن مسائلش که البته

استاندار آنجا جا خورده بود که این شخص کیه وقتی که آمد من اشارتاً گفتم بله آقایان مطالبی داشتند ما گفتیم بیایند مطالبشان را خیلی روشن اینجا بیان بکنند این مثل یک ناطق یک سخنران طراز اول شروع کرد مسائل و مشکلات شهری خودشان را دانه به دانه گفتن و بچه ترتیب این مسائل و مشکلات را می‌شود مرتفع کرد و کدام دستگامها در چه زمانی و بچه صورتی می‌توانند این کارها را انجام بدهند که واقعاً اصلاً آدم تحت تأثیرش قرار می‌گرفت این مثال را زدم به این دلیل که خوشبختانه ما بهر منطقه‌ای از مملکت رفتیم افرادی از این قبیل بودند اتفاقاً یادم افتاد که خوزستان اگر بادت باشد باهم رفتیم و آنجا انجمن استان را رفتیم که شما برایشان صحبت کردید و واکنش‌های آنها چه بود یک چیزی در همین زمینه‌ها حالا می‌گوئیم آنها عضو انجمن استان بودند ولی اینها در ستون پائین تر هم بودند این که در این زمینه بطور مثال گفتم که آمادگی مشارکتی مردم تا چه اندازه زیاد بود اصلاً جزء یکی از سنت‌های محلی بومی ایران در دهات مشارکت و همکاری کردن و کمک همدیگر کردن عروسی خانه من است آنها را دیگر بیایند کمک بکنند مرگ خانه فلانکس است دستجمعی برویم فلانکس محصولش را برداشت می‌کند برویم بهش کمک بکنیم و از این قبیل چیزها و اینها را عملاً دیدیم تنها در دهات نیست در شهرها هم هست و این درست مطابقت داشت با آن نحوه فکر تئوری که ما داشتیم و اعتقاد به دموکراسی که دموکراسی در عمل آمادگی ما می‌گفتیم که خوب یا بعضی‌ها می‌گفتند که مردم آمادگی ندارند یا در گذشته گفته شده بود یا یک نویسنده فرانسوی گفته مردم اول باید شنا یاد بگیرند بعداً بپرند توی دریا و اگر آدم منتظر این باشد مدت‌ها طول می‌کشد خوب خشکی آدم چطور می‌تواند شنا یاد بگیرد بعداً بپرد توی آب . شنا در داخل آب می‌شود یاد گرفت و در حال تلاش بهر حال این مردم تمام زمینه‌ها را داشتند.

سؤال : حالا شاید الان این سؤال من زود است ولیکن دیرتر این سؤال را بکنم ولی چون سؤالی است بنظر می‌آید که مرتبط با این بحث که داریم می‌کنیم شما خوب در رأس گروهی بودید که مسئله برقراری ارتباط با استانها و شهرستانها حتی روستاها و مناطق مختلف حاشیه این مملکت را مطرح کرده بودید نخست وزیر با شما مثل اینکه موافق بود، وزیر کشور هم با شما موافق بود تمام اینها را به شما گفتند شاه را هم تا آنجائی که بنظر می‌رسد او هم با مسئله عدم تمرکز و مسئله مشارکت مخالفت خاصی نداشت و موافق بود دنبال این. . .

آقای عالی‌مرد: نه تنها نداشت بلکه حتی گزارشات ما را یک صحنه هم رویش گذاشته بودند ایشان که به این ترتیب بروند و انجام بدهند خوب گیر داستان کجا بود من فکر می‌کنم در نهایت تأسف گیر داستان شاید حالا که بر می‌گردم نگاه می‌کنم در آن زمینه‌ای بود که بنده و امثال من رفتیم تخصص‌مان را در آن زمینه گرفتیم در دستگاه اداری و درسیستم بود دستگاه اداری ایران با وجودی این که آغاز کارش برمی‌گردیم به دوهزار و خورده‌ای

سال پیش از آن مبنی بر عدم تمرکز بود یک حکومت مرکزی بعداً استانها یا به اصطلاح آن زمان ساتراپی ها و در آنجا کارها در محل از طریق رؤسای محلی حل و فصل می شد یک نوع رابطه شاید به مفهوم امروزی کنفدراسیون در آن زمان وجود داشت که البته چشم و گوشهای شاه می رفتند و بررسی می کردند و نتیجه را گزارش می کردند ولی رؤساء محلی بیشتر از رهبران محلی بودند که بعد از آنکه منطقه فتح شده بود در آنجا از طرف به اصطلاح شاهنشاه منصوب شده بود و کار محلی را با دید محلی انجام میداد این سنت را اتفاقاً یاد می آید یک جلسه ای را قرار بود نخست وزیر بیاید شیراز آنجا یک چیزی بود که باید یک کنفرانسی بود افتتاح بشود راجع به عدم تمرکز هم بود آقای نخست وزیر نمی توانست بیاید این مدتی بعد چهار، پنج ماه بعد از آن تلفنی ایشان گفتند که من از طرف ایشان پیام ایشان را بدهم صحبت بکنم من در واقع نه سخن رانم نه آمادگی قبلی داشتم تنها چیزی که بنظرم رسید پیغام نخست را دادم گفتم البته ما این کنفرانس را در جایی داریم آغاز می کنیم که پایه و اساس عدم تمرکز در اینجا گذاشته شده در تخت جمشید و در زمان کورش و داریوش که واقعاً هم همینطور بود و این از نظر تاریخی اهمیت دارد و واقعاً این عدم تمرکز به آنصورت در آن زمان وجود داشته ولی شاید حالا من با دوره های ساسانی بعداً صفاریان یا سامانیان اینها کار ندارم حتی دوره صفویه برمی گردم اشاره می کنم به دوره قاجار شاید از آغاز پایه گذاری دوران قاجاری و سیستم اداری ایران که رفته رفته تحت تأثیر به اصطلاح فرنگستان قرار گرفت در سالهای بدتر و بخصوص فرانسه آن دیدگاه تمرکز صد درصد و این که دستگاه اداری و دستگاه دولت برتر از هر چیز دیگر هست بعبارت دیگر آن دید هگری البته در ایران ما با دید هگری کار نداشتیم ولی دولت برتر از مردم و فرد در داخل دولت به اوج اعتلای خودش میرسد و خودش هیچ است و وقتی که در دولت به تکامل نهائی میرسد لاقلاً اعتقاد من این است این شاید بزرگترین عامل شکست آن چیزهائی بوده باشد که ما شروع کردیم به انجام دادن برای اینکه یک نظام اداری متمرکز ایجاد شده بود که هر چند در دوره قاجاریه مقدار زیادی به اصطلاح غیرمتمرکز بود نمی گویم عدم تمرکز غیرمتمرکز بجای اینکه شاه در مرکز دستور به همه جا بدهد شاخه های کوچک که در استانها و ایالات این قدرت را صد درصد اعمال می کردند یعنی تمامی مثل نظام اطاعت کورکورانه بود و این سیستم اداری ایران بود بعد از دوران قاجار در دوران پهلوی همینطور برای اینکه نظم و ترتیبی به امور مملکتی داده بشود ضرورت داشت که تمرکز ایجاد بشود و ضرورتاً هم وقتی که هرج و مرج هست از طریق تمرکزی که می شود هرج و مرج را از بین برد و این پایه و اساس این شد که آن تمرکزی که در داخل دستگاه وجود داشت در سیستم اداری چه در داخل به اصطلاح تهران چه در استانها بصورت متمرکز این بصورت یک دستگاه متمرکز صد درصد مرکزی درآمد تا آن به اصطلاح هرج و مرج ایالتی و ولایتی از مرکز از بین برود در صورتی که آنجاها تمرکز صد درصد در استان وجود داشت ولی در ارتباطش با مرکز یک مقداری اختلال بود و حالا تبدیل شد به یک دستگاه اداری کاملاً متمرکز و یک

بوروکراسی عظیم که تقسیمات استانی و شهرستانی حتی شهری پیدا کرده بود البته این در زمینه‌هایی که با درکشورهایی که فعالیت‌های دولتی محدود است کارهای عمرانی و توسعه پیش نیامده شاید کار بکند و در خیلی از جاها کار کرد البته مآلاً نتیجه خوب نمی‌دهد ولی وقتی که کارهای دولت محدود است شاید از این طریق یک مقداری بهتر بشود مملکت را اداره کرد هم در زمان صلح و هم در زمان جنگ مسئله آنجا پیدا می‌شود که مملکت شروع می‌کند به یک مقدار فعالیت‌های عمرانی ما از طریق درآمد نفت و شرایط زمان و اینکه ایران می‌خواست گام پیش بگذارد و با امکاناتی که پیدا کرده بود توسعه پیدا بکند انواع و اقسام برنامه‌های اداری و عمرانی در دستگاه برنامه ریزی مملکت که یک دستگاه تازه ای بود برنامه‌ریزی شد و قرار شد که این در مملکت انجام بگیرد قبل از این که ما برویم و این انجام می‌گرفت از طریق تمرکز صد درصد یعنی برنامه از وزارتخانه معین و مشخصی به دستگاه استانش از طریق دستگاه استانش به دستگاه شهرستانش به بخشش ابلاغ می‌شد و انجام می‌گرفت و اگر اشکالی در کار وجود از بخش به شهرستان از شهرستان به استان از استان با مرکز تماس گرفته می‌شد در مرکز تصمیم‌گیری می‌شد دومرتبه ابلاغ می‌شد این فرایند اداری عجیب و غریبی که برای هرکاری سه چهار مرحله را آدم طی بکند از یک بخش کوچک به مرکز و از مرکز به آن بخش کوچک این انواع و اقسام مسائل و مشکلات اداری را بوجود می‌آورد که بوجود آورده بود و با وجود این که سعی و کوشش شده بود بارها بحث و گفتگوی عدم تمرکز از سالها پیش از اینکه من و شما بلند بشویم برویم به وزارت کشور وجود داشت ولی فقط بحث‌اش بود گفته‌اش بود شاید نیتش هم بود به دلیل اینکه انجمن‌های استان و شهرستان ایجاد شده بود دو سه سال قبل از اینکه ما برویم به وزارت کشور ولی باز آنجا جنبه ظاهری نمایشی داشت لااقل بصورتی که ما نگاه می‌کردیم شاید در بعضی از این جاها براساس نوع آدم‌هایی که به آن عضویت انجمن شهرستان یا استان که بعضی از شهرهای انتخاب شده بودند خیلی مطالب اساسی و بنیادی گفته میشد ولی اکثریت افرادی که آنجا بودند فکر می‌کردند که خوب این هم یک طریق انجام دادن کار است که آنها می‌توانند درباره اینها حرف بزنند ولی کار اساسی هم دستگاه اداری بکند و همینطور هم بود برای اینکه سازمان برنامه را میریخت الگوش را روشن و مشخص می‌کرد با وزارتخانه اجرائی تفاهمش را پیدا می‌کرد بعداً این ابلاغ میشد به استان و شهرستان و در آنجا انجام می‌گرفت اگر کارهایی هم مثلاً مقداری پول به استان داده میشد و استانداری در آنجا باید این کارها را انجام میداد و انجمن استان می‌بایستی در این زمینه تصمیم بگیرد برای اینکه برای این منظور ایجاد شده بود آنها می‌بایستی اولویت تعیین بکنند تازه آنجا هم برای تعیین اولویت نماینده عمرانی سازمان برنامه میرفت و آنها را به اصطلاح داخل گود می‌خواست بکشد یا فکر آنها را می‌خواست در این زمینه که این کارها باید به این ترتیب انجام بگیرد بعبارت دیگر به این صورتی که لااقل من دیدم با وجودی که این افراد، افراد دانا مجرب برنامه ریزهای فوق العاده‌ای بودند ولی در عین حال به انجمن استان غیرمستقیم دیکته می‌کردند که

اولویت‌ها اینطوری باشد بهتر است آن هم اولویت‌های اینطوری باشد بهتر است قبول می‌کردند اگر یک نظر خاصی داشتند آن قبول میشد بقیه را ول می‌کردند که درخوزستان هم خودمان دیدیم آمدند درباره اولویت‌ها اتفاقاً خیلی روشن و مشخص صحبت کردند ولی اولویت‌های سازمان برنامه بهمان صورت انجام گرفت از نظر اجرائی مسئله اساسی بنظر من این بود ما یک ساخت اداری متمرکز صد درصد داشتیم در زمینه عدم تمرکز صحبت کرده بودیم بحث کرده بودیم حتی لوایح و قوانینی گذرانده بودیم ولی اینها توی دفاتر و در داخل ماده‌های لوایح گم شده بود دستگاه اداری همان کار خودش را انجام میداد اتفاقاً دستگاه اداری فرانسه هم همینطور است عیناً هم آن بیان چاربارخانه زمان داریوش را در فرانسه بکار می‌برند که نباران چیز نمی‌شود حکومتها می‌آیند و می‌روند ولی دستگاه اداری پایدار میماند همینطوری هم بود دستگاه اداری پایدار مانده بود و در اشاره به آن سؤالی که مطرح کردید در واقع این عدم تجانس ساخت اداری ایران با نحوه اجرائیش با نوع طرز تفکری که باید بگویم جدید ایجاد شده بود از دهه ۴۰ خودمان رفته رفته درباره اش بحث شده بود در دهه ۵۰ یک مقداری دیر شده بود از نظر من می‌خواستیم اینها را عملی بکنیم پیاده بکنیم تمام امکانات هم بود ولی تدریجی نبود اگر بصورت ارگانیک تدریجی مرحله به مرحله در عرض ۳۰ سال ما این کارها را انجام داده بودیم من فکر می‌کنم ۹۵٪ موفقیت می‌بود به آنصورت که ما انجام دادیم در آغاز ما موفقیت کامل می‌دیدیم یعنی آن عیب‌ها و آن مسائلی که به دنبالش داشت می‌آمد یا آمد بعداً ما دیدیم آنرا اصلاً نمی‌دیدیم یا درباره‌اش کور بودیم یا فقط جنبه‌های خوبش را می‌دیدیم حالا دلیلش این است ما بلند می‌شدیم می‌رفتیم به نقاط استان مردم می‌آمدند صحبت می‌کردند که ما این و این را می‌خواهیم ما که امکانات داشتیم هم از وزارت کشور هم از نخست وزیر هم معاونین وزارتخانه‌ها آنجا بودند یا گاه خود وزراء آمده بودند در آن جلسه در آنجا یا تلفنی به آقای نخست وزیر یا از طریق معاون سازمان برنامه با رئیس سازمان برنامه تماس می‌گرفتیم البته نخست وزیر اول من باهاش صحبت می‌کردم می‌گفتند فلان کن می‌گفت همین الان با دکتر مجیدی تماس بگیرید و این کارها را انجام بدهید. در عرض ۴۸ ساعت آن چیزی که آنها خواسته بودند دستورش از مرکز می‌آمد ما از آنجا میرفتیم دوهفته بعد وقتی که میرفتیم آنجا بعداً سری ما میرفتیم همان افراد را می‌دیدیم می‌گفتند که خدا شما را عمر بدهد شما معجز کردید این حرفهای ما را که گفتید آمدید آنجا گفتید این کارها را انجام دادند برای ما. ما می‌گفتیم بالاتر از این دیگر چه میشود این مردم مشارکتشان این نظراتشان و مرحله به مرحله هم میشود بهشان کمک کرد یاد می‌آید رفته بودیم استان ساحلی باقر نمازی و من در یکی از این بلم‌ها داشتیم میرفتیم جزیره قشم نه با کشتی دولتی غیردولتی و سه و چهار پنج نفر با هم صحبت می‌کردند آن یکی می‌گفت که من دوهزار تومان اینطوری کردم آن یکی می‌گفت من سه هزار تومان اینطوری کردم فلان و اینها یک کارهایی انجام بده من تعجب کردم این افراد ۱۰۰ تومان ۲۰۰ تومان برای ما پول مهم بود برای اینها هزار تومان و دوهزار تومان صحبت می‌کردند از این گذشته بعداً که با

اینها شروع به صحبت کردن کردیم گفتند ما مسائل داریم مشکلات داریم دولت باید به ما کمک بکند یاد می‌آید باقر بهشان گفت که دولت حاضر است که به شما کمک بکند شما اگر درباره پول صحبت می‌کنید شما اگر این پولها را دارید شرکت تعاونی این مسائل شما را حل میکند گفتند بله خوب خود شما می‌گفتید گفتیم ما در حدود ۳۰ یا ۴۰ هزار تومان می‌توانیم جور بکنیم گفت هر لحظه که شما این را جور کردید ما بلافاصله ۲۴ ساعته همان مقدار پول را در اختیار شما می‌گذاریم اتفاقاً دفعه بعد که رفتیم یک شرکت تعاونی برای آقایان آنجا درست شد برای آن چیز ماهیگیری. اینها ماهیگیران آن منطقه. این نوع چیزها حالا می‌گویم گول زننده ولی در آن زمان من این فکر را نمی‌کردم فکر می‌کردم که اینها چیزهای اساسی و بنیادی است مرحله به مرحله دارد انجام می‌گیرد.

سؤال: این که شما با این ملت بالاخره افراد عادی مردمی بودند که در محل‌های مختلف بودند در شهرستانهای مختلف در استانهای مختلف می‌رفتید و صحبت می‌کردید در این زمان این حالا سال ۱۳۵۴ است چهارسال قبل از انقلاب بود چهار سال بعدش انقلاب شد در ایران اینهایی که می‌دیدید ۲٪ یکی اینکه آیا وقتی که مردم با شما صحبت می‌کردند احساس ترس در وجودشان یک احساس می‌آید که اینها می‌ترسند شما از دولت هستید یا از چیز هستید هیچ.

آقای عالی‌مرد: بی‌درنگ شاید با دیگران بوده من نمیدانم ما وقتی که آنجا می‌رفتیم عیناً مثل دانشگاه با پیراهن و مثل یک فرد عادی با اینها می‌رفتیم می‌نشستیم توی قهوه‌خانه با اینها چائی می‌خوردیم صحبت می‌کردیم اینطوری این که نه تنها ترس اینها تمام دوتای اینها آنقدر جسورانه صحبت می‌کردند یکی می‌گفت که رفتیم حال من اسم استانش را می‌توانم ببرم چرا ببریم راجع به استان ساحلی بود اتفاقاً استانداری که آنجا بود خیلی باعلاقه کار می‌کرد ولی یک مقداری صحبت کردنش قلدرباب بود با ما گفت آره رفتیم صحبت مان با استاندار کردیم ما را بیرون کرد از آنجا می‌خواستیم برگردم بزنم توی گوشش خیال می‌کند که ما ازش می‌ترسیم شما نباید بترسید گفت شماها هستید اینطوری صحبت می‌کنند بعضی از اینها خیال می‌کنند خدا هستند شاید درمقابل آنها که فکر می‌کردند اینها خدا هستند احساس ترس می‌کردند با ما در هیچ جا ۱۴ ماه تمام که در این ۱۴ ماه من لااقل ۲۵ و ۲۶ بار به استانهای مختلف رفتم بطور متوسط ۱۵ روز یکبار یادت است که من دو روز یا سه روز میرفتم یک استان برمی‌گشتم من در هیچ جا این احساس را در مردم ندیدم در یک جا البته یک جایی یاد می‌آید یک ده کنار مرز ایران و پاکستان در بلوچستان رفته بودیم وسط کوه با هلیکوپتر رفتیم برای اینکه اگر با اتومبیل می‌رفتیم گویا ۱۶ ساعت از آن گردنه‌ها طول می‌کشید ما در عرض دوساعت رفتیم. رفتیم آنجا اسم ده اش حالا

یادم نیست شاید ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ متر تا مرز فاصله بیشتر نداشت آنجا موتور برق آورده بودند چراغ کشیده بودند موتور برق قرار بود که ۱۵ روز بعد شروع بکار بکند اتفاقاً یکماه بعد که باز ما از آنجا رد شدیم شروع بکار کرده بود آنجا رفتیم با مردم در آن ده صحبت کردیم شروع کردند به شکایت کردن گفتند که به ما نمیرسند ما احتیاجات اینجا داریم گفتیم احتیاجات شما چه هست گفتند که مثلاً ما برق نداریم گفتیم اینجا را که آوردند گذاشتند گفتند آخر به ما گفته بودند یکسال بود گفته بودند تازه اینجا را آوردند و قول دادند که ۱۵ روز دیگر این شروع به کار می‌کند ما هم بعد از ۱۵، ۲۰ روز دیگر بر می‌گردیم ببینم که واقعاً این قولشان انجام شده یا نه گفتیم مگر شما شرکت تعاونی ندارید گفتند چرا ما شرکت تعاونی داریم ولی آن چیزهایی که دلمان می‌خواهد نیست همش بیسکویت پوسیده دارند اینجا گفتیم خوب برویم توی شرکتها وقتی که رفتیم توی شرکت تعاونی مدیر شرکت تعاونی را خواستیم گفتیم شما ابوابجمعی تان چه بوده چرا همش بیسکویت دارید گفتند که نه ما سهمیه داریم نشان دادند برنج آمده بود، روغن نباتی آمده بود از این قبیل چیزها و مردم البته آن مقداری که آمده بود واقعاً به اندازه یکماه مصرف مردم آن ده هم بیشتر بود اینطوری که نشان میداد ما از اینجا پرسیدیم گفتیم که اصلاً شما اینجا را نداشتند گفتند چرا اینجا را داشتند ولی ما همان روزهای اول و دوم گرفتیم تمام شد گفتیم چقدر گرفتید گفتند که مثلاً سرانه گفته بودند فلانقدر بیشتر نمی‌شود گفتیم این مقداری که گرفتید برای چندماه گفتند برای یکی و دوماه کافی است گفتیم خودتان می‌گوئید یکی دوماه اینجا می‌گویند درماه یکمتر به اینجا را می‌آورند پس ما سعی می‌کنیم با آقایان هم صحبت می‌کنیم که اینجا بیشتر بیاورند ولی بیسکویت هم جزء چیزهای دیگر هست اگر بیسکویت را شما دوست ندارید همینطور که گفتید خوب نمی‌گیرید این دیده ها هم گاه گاهی بود ولی ما سه هفته یا چهار هفته بعد که رفته بودیم به استان ساحلی باز با هلیکوپتر رفتیم آن مناطق مختلف را ببینیم تا آنجا هم رفتیم اتفاقاً من سبب شدم که برویم آنجا می‌خواستیم ببینم که چه شده برقشان روشن شده بود اتفاقاً روزی که رفتیم روز قبل برنج و روغن اینجا آمده بود و مردم گرفته بودند ما همان افراد را اتفاقاً بهشان برخورد کردیم ده کوچکی بود گفتند خدا شما را عمر بدهد این دفعه زودتر آوردند گفتیم به شما اگر گفتیم ما گرفتیم ولی دیدیم آنجا هنوز هم دارند این یک مقداری بدبینی هائی گاه به گاه ممکن است وجود داشته باشد اینطوری بود و می‌گفتند یعنی ما هیچ جا تا آنجائی که لااقل من در تماس بودم شاید آن صداقت را در چهره می‌دیدند و آن شور و هیجان را می‌دیدم و اینجا باز صحبت می‌کردند با دیگران نمی‌کردند من نمیدانم ولی من هر جا که رفتم با این روی باز و هرنوع مسئله ای بود در دو سه مورد مسائل اساسی فرماندار یا استاندار را به ما مطرح کردند و ما آمدیم رسیدگی کردیم استاندار عوض شد فرماندار هم عوض شد و باز دفعه بعد رفتیم همان افراد را دیدیم گفتند خدا شما را عمر بدهد که ما را از شر فلانکس راحت کردید.

سؤال : من البته این را همینطور حالا چون اتفاقاً ما داریم با هم صحبت می کنیم اینهم میماند من فکر می کنم که این ارتباط شما کاملاً صحیح است برای تجربه من و تجربه دیگران هم همینطور بعد از سه سال بعدش هم که من مداوماً در شهرستانها جاهای دیگر بودم .

آقای عالیمرد : از نظر پیکار با بیسوادی شما مرتب به دهات مختلف می رفتید.

سؤال : من فکر می کنم که این نظر درست است و بهمین دلیل هم مسائل بعدی را باید در یک قالب دیگری بهش نگاه کرد که چه هست حالا یک بخشی از این کاری که شما می کردید البته بعنوان معاون پارلمانی بود و ارتباط با مجلس و سنا هم مجلس شورایی ملی و هم مجلس سنا.

آقای عالیمرد : این قسمت را که گفتم در ارتباط با کار امور سیاسی و امور استانها بود.

سؤال : این رابطه با مجلس چطور بود اصلاً این را خیلی جالب معرفی کردند.

آقای عالیمرد : این خیلی جالب است که بگویم بخصوص که تجربه و برخورد اول ما با مجلسی ها و یا لاقبل با ایران نوینی ها یک برخورد منفی بود که در وزارت کشور که قبلاً اشاره کردم هرچند که در ارتباط با حزب مردم یا رهبر حزب مردم رهبر نبود رهبر فراکسیون حزب مردم که آقای رامبد بود در سالهای بعد تأثیر خیلی مثبت بخشیده بود به ایشان یعنی یک جلسه یادم می آید اولین باری که با هم به اصطلاح رو در رو و تنها نشستیم صحبت کردیم گفت من هرگز ندیده بودم حتی در میان دانشگاهیان که افراد بیایند و به اینصورت باز و روشن درباره مسائل صحبت بکنند و از هیچ چیزی واهمه نداشته باشند من باید به شما و دوستانتان اسم تو و اسم باقر نمازی را برد تبریک بگویم که شما با این شهادت با این صداقت می آئید صحبت می کنید و از هیچ چیزی واهمه ندارید گفتم دلیلی هم ندارد که از چیزی واهمه داشته باشیم ما همه جا مثل کلاس درس میماند و آزاد خودمان را احساس می کنیم ولی این سؤالی را که مطرح کردید اینهم جالب است با یک حاشیه ای باید به این جواب بدهم اگر نظرتان باشد درسه چهارماه اولی که در وزارت کشور بودیم آن دستگاه انتخابات وزارت کشور جزء معاونت امور سیاسی بود و بعداً منتقل شد خوشبختانه از دید من که مسائل کار و کمرشده به قسمت شما و انتخابات میان دوره ای در شهسوار پیش آمد که ما بلند شدیم رفتیم به رامسر و شهسوار. آن هواپیما که ما را می برد کم مانده بود که ما را تلف بکند خاطرات جالبی است از آنجا باید شروع بکنم چون که ارتباط با رابطه پارلمان دارد

بخصوص از نظر من نه آنقدر از نظر شخص تو و همکاران دیگر وزارت کشور آنجا که رفتیم اگر نظرتان باشد ۳۶ نفر مردم انتخاب کرده بودم بعنوان انجمن نظار که اینها می بایستی در انتخابات نظارت بکنند و سابقه در آن منطقه نشان میداد که در انتخابات قبلی حزب ایران نوین کاندیدش با نود و چند درصد اکثریت را برده بود ما رفتیم آنجا و بعلمت آن مسئله ای که داشتند من با وجود این که همیشه اکراه دارم از سخنرانی و صحبت کردن سخنرانی که نکردند من صحبت کردم یادم میآید که به اینها گفتم انقلاب عظیمی گفته میشود در مملکت ایجاد شده و این انقلاب در زمینه های مختلف بوده از نظر اقتصادی از نظر اجتماعی و این نتایج استثنائی بار خواهد آورد و همش به آن اشاره می کنند من می خواهم اینجا امروز به شما اشاره بکنم به مسئله ای در میان شما که هستم و بگویم که امروز یکروز تاریخی از نظر انقلاب سیاسی در ایران باید بشمار بیاید برای اینکه ما آمدیم اینجا از طرف وزارت کشور که انتخابات آزاد به مفهوم واقعی آزاد در اینجا انجام بدهیم و شما ۳۶ نفر پایه و اساس یک نوع انتخاباتی را در ایران خواهید گذاشت که در آینده همه بهش افتخار خواهند کرد همانطور که ما وقتی به تاریخ ایران برمی گردیم نگاه می کنیم می بینیم که در دوره اول و دوم مجلس شورایی انتخاباتش فوق العاده ای بوده و این برتر از آن است برای اینکه آن زمان اصناف و فلان اینها طبقه بندی بود ولی اینجا از دل مردم برخواید خواست انتخابی که مردم می کنند در نتیجه این اساس و بنیان اساسی کار انقلاب سیاسی ایران است و فردایش شروع کردیم به ترتیبات دادن تمام حوزه ها رفتیم نمایندگان خودمان را گذاشتیم و روزی که انتخابات قرار بود انجام بگیرد تصمیم گرفتیم دانه دانه برویم تمام این مناطق را رسیدگی بکنیم خودمان که از تهران حرکت کرده بودیم که بعضی از همکارانمان که گفتیم این آغاز کار بود ما دلیل اینکه به وزارت کشور آمدیم این یک سیستم دیگری است و سیستم آزادی مردم است آنجا هم به فرماندار آنجا گفتیم و با عمال آنها صحبت کردیم اتفاقاً یادم میآید فرماندار آنجا هم یک آدم بسیار فعال به اصطلاح معتقد به حرفهائی که ما داریم میزنیم یعنی گل از گلش شگفت وقتی که ما این حرفها را میزدیم روز بعدش یا دو روز بعدش انتخابات آنجا مردم رفتند و رأی شان را بدهند ولی شب قبل از اینکه انتخابات شروع بشود اگر یادتان باشد در حدود ساعت ده شب بود که نمایندگان فراکسیون حزب ایران نوین آمدند دفتر فرمانداری در آن سالنی که من و شما فرماندار آنجا بود آقای الموتی شروع به این کرد که حزب مردم آمده اینجا رأی میخرد چکار می کند چکار می کند و اینها می خواهند بلند شوند بروند بند دوهزار و در آنجا در انتخابات مداخله بکنند این که ما امشب حرکت می کنیم میرویم آنجا این صحبتها را کرده فلان و اینها من یکمرتبه برانگیخته شدم اگر یادت باشد گفتم که به ژاندارمری دستور دادیم که هرکس از اینجا جزء افراد ذیصلاح وزارتخانه بخواید برود آن بند هزار و دوهزار انتخابی بود جلویشان را بگیرند و اگر بخوایند بزور چیز بکنند حتی دستور تیراندازی داده شده بود این که یقین داشته باشید بهیچ کس حق داده نمیشود که از آنجا بلند بشوند بروند آنجا در انتخابات مداخله کنند چه حزب شما چه آن یکی حزب

وگفتند که مجلس که آمدیم نشان میدهیم به . . . من گفتم بفرمائید بیرون با یک حالت چیز یادم میآید فردایش آقای هویدا قبل از اینکه انتخابات شروع بشود صبح اول وقت بود تلفن کرد رفته بودند هیئت دولت درگرددستان گویا آقای الموتی تلفن کرده بود به آقای هویدا گفته بود که یک همچین برخورد فلان. گفت شنیدم آنجا همکاران من آمدند شلوغ کردند همکاران پارلمانی گفتم بله آمدند شلوغ کردند ما از راه بیرونشان کردیم وبهشان گفتم که اگر بخواهند بروند آنجا دستور تیراندازی هم دادیم در نتیجه حق مداخله نه شما دارید نه آنها دارند مردم آراء خودشان را درست و صحیح می دهند و آقای هویدا گفت بعضی از ماها خودمان ولشان کن شما که کارهای خودتان را انجام میدهید به این چیزها اعتنا نمی کنید. وقتی که نتیجه معلوم شد به من تلفنی خبر میدهید گفتم نه چون که شما رهبر حزب ایران نوین هستید من به شما خبر نمی توانم بدهم وزارت کشور خواهد دانست و از طریق وزارت کشور اعلام خواهد شد شما هم مثل هرکس دیگر از مملکت خواهید شنید گفت از تو انتظار جز این را هم نداشتم می دانستم جوابم این است . بهر حال اینها به اصطلاح ما ایرانیها برای من خط و نشان کشیدند این ۵ و ۶ نفر وقتی که رفتیم به وزارت کشور و برگشتیم به مجلس رفتیم معرفی که شده بودیم رفتیم کارهای پارلمانی را شروع بکنیم اولین جایی که قرار شد من بروم کمیسیون استخدام بود و مجلس تازه تشکیل میشد و کمیسیونهای مختلف اعضایش تعیین شده بود جز الموتی ۶ نفر دیگر از همکارانش که در آنجا بودند رفته بودند در کمیسیون کشور و تصمیمشان این بود که آنجا بقول خودشان ترتیب مرا بدهند بلند شدیم رفتیم وزارت کشور یک لایحه ای داشت راجع به مسائل محلی راجع به انجمن دهات و بخشها این دو منطقه ای بود که هنوز به اصطلاح از نظر قانونی هیئت شورائی نداشت هیئت تصمیم گیری به آنصورت نداشت در نتیجه ما رفتیم و یک لایحه هم وزارت کشور قبل از اینکه ما برویم به وزارت کشور با خودش برده بود آنجا که یک لایحه بدرد نخوری بود و واقعاً می توانم بگویم شاید حتی مفتضح (پایان نوار ۳ آ)

شروع نوار ۴ ب

آقای عالیمرد: در نتیجه وقتی که رفتیم آنجا نشستیم و معرفی ها شروع شد دیدم آقایان آن ۶ نفر درست من در این گوشه نشسته بودم پهلوی رئیس کمیسیون کشور و روبرویم آن آقایان ۶ نفر همینطور گردن کشیده بودند یکی دوتایشان از آن به اصطلاح خودمان گردن کلفت ها که نگاهشان نشان میداد که می خواهند به اصطلاح خودشان ترتیب مرا بدهند و یک عده دیگر از بنظر من جز یکنفر که از حزب مردم بود بقیه کسانی که آنجا داوطلب شدند آمده بودند همه از حزب ایران نوین بودند اکثراً دقیقاً دوسه نفر هم به اصطلاح غیر حزبی آنجا بودند اینطوری که یادم هست. بهر حال شروع کردیم وقتی که رئیس کمیسیون مرا معرفی کرد فلانکس آن آقایان روبرو تبسم هائی

کردند گفتند بله می‌شناسیم یکی دونفر از اینها شروع کردند به صحبت کردن که مسائل در شهرستانها اینطوری است در شهرهای اینطوری است در دهات اینطوری در بخشها اینطوری و این نوع مسائل مشکلات باید بهش رسیدگی بشود و صحبت های بسیار عالی و فوق العاده یعنی مربوط به اصل مطلب و برخلاف لایحه من هنوز حرف نزد بعد از معرفی اینها شروع کردند به صحبت دانه دانه گفتند تا به آن سه و چهار نفر رسید آنها گفتند تمام اینها حرف است باید ببینیم ایشان چه می‌خواهند بگویند ما فعلاً نظری نداریم ببینیم ایشان چند مرده حلاج است اتفاقاً یکیشان همین حرف را زد خلاصه دورگشتند تا همه شان حرفهایشان را زده بودند گفتم که بار واقعاً سنگینی از دوش من برداشته شد من نمی‌دانستم بچه زبانی بیایم بگویم همکاران سابق من یک لایحه ای اینجا آورده اند و این لایحه جوابگوی هیچکدام از این کارهایی که ما در وزارت کشور می‌خواهیم انجام بدهیم با آن اساس ها و بنیادها که ما بهش معتقدیم متناسب نیست و بچه ترتیب من می‌توانم تقاضا بکنم که موافقت بکنید که ما این لایحه را پس بگیریم و یک لایحه دیگر بیاوریم آنجا و رویش کار بکنیم که همین تقاضا را می‌خواهم بکنم ولی آن جنبه ای که در ذهنم بود جنبه دومش آنرا دیگر هیچ نگرانی ندارم من فکر می‌کردم بچه ترتیب ما باید برویم و اطلاعات جمع آوری بکنیم و این لایحه را تهیه می‌کنیم منطبق باشد با آن نیازهای اساسی که واقعاً هست آقایانی که آنجا نشسته بودند مطالبی که گفتند من متأسفانه فرصت نداشتم همه اش را دقیقاً یادداشت بکنم یک مقدارش را رویش را یاد داشت کردم من تقاضایم این است که شماها هر وقت زمانی که فرصت داشتید یا از ما بخواهید ما بیائیم اینجا یا شما اگر فرصت می‌کنید چون که ما ممکن است مطالب یا گزارشات یا اطلاعاتی که شما لازم داشته باشید در اختیار داشته باشید یا شما تشریف بیاورید اینجا فرق نمی‌کند هر دو جا مثل هم است برای ما و ما از این دیدهای شما استفاده بکنیم و یک لایحه ای تهیه بکنیم که منطبق با نیازها باشد و در عین حال نه تنها نیازهای فعلی حتی آینده را برآورده بکنیم و من فکر می‌کنم که عالی ترین کمیسیونی که در مجلس وجود دارد این کمیسیون باید باشد که من اصلاً احساس می‌کنم در خانه خودم بودم آن آقایان ۵ نفری که آنجا نشسته بودند همینطوری هیچ حرفی نزدند وقتی که جلسه تمام شد رئیس کمیسیون با سه و چهار نفری که دوتایشان در زمینه مدیریت علوم اداری درس خوانده بودند من البته ندیده بودم در دانشکده علوم اداری و بازرگانی دانشگاه تهران قبلاً یا در سالهایی که من در ایران نبودم گفتند از شما یک قولی ساخته بودند ما اینجا دستجمعی آمده بودیم که وزارت کشور را بگوییم البته می‌دانستیم که یک استاد دانشگاه می‌آید اینجا ولی یک تصویر دیگری از شما برای ما کشیده بودند حالا این عالی ترین مثلاً ایده آل است و واقعاً اینها آمدند با ما همکاری کردند در آن کارهایی که می‌کردیم نظراتشان را دادند و ما آن لایحه مربوط به انجمن دهات و فلان و اینها را وقتی که بردیم مجلس مدافعش آنها بودند تا اینکه ما مدافعش باشیم وقتی که به کمیسیون کشور بردیم گفتند که دیگر رسیدگی نمی‌خواهد ما که تمام رموز این را می‌دانیم.

سوال : این ارتباطی که شما با مجلس داشتید نماینده‌های مجلس در تصویب یا رد لوایح واقعاً بحث و استدلال و تداخل می‌کردند یا این که مثل برای این که معمولاً گفته می‌شود که مجلس چنان چیزی آنجا نشسته بود و ابرستن بود به اصطلاح یعنی هر چیزی که شما می‌بردید آنها فقط امضاء می‌کردند می‌گفتند بله.

آقای عالی‌مرد : دو پاسخ دارد این یعنی در دو زمینه کمیسیونها بخصوص کمیسیونها تحت تأثیر شخصیت‌های کسانی که یا رئیس کمیسیون بودند یا عضویت کمیسیون را داشتند یا هر دو مثلاً کمیسیون استخدام و دادگستری سنا که سناتور سجادی در رأسش بود یک عده از آن سناتورهای طراز اول ایران که در دستگاههای اداری ایران از پائین ترین شغل شروع کرده بودند بالا این نوع کمیسیونها که افراد متخصص در داخلش بودند و افراد برجسته درش بودند آنها لوایح را لته پار می‌کردند در واقع و هر وزارتخانه ای چه وزیرش و چه معاون پارلمانی اش وقتی که به این کمیسیونها می‌رفتند در واقع نگران بودند که چه پیش می‌آید ولی بعضی از کمیسیونها ممکن است که تشریفاتی بود ولی کمیسیونهایی که من باهاشان کار داشتم کمیسیون استخدام مجلس یا کمیسیون استخدام دادگستری سنا اینها هر دو تا کمیسیونهای عالی بودند بخصوص سنا کمیسیونهای سنا یک کمیسیونهای سطح بالاتری بود برای اینکه بیشتر کسانی که آنجا بودند باز ممکن است این تعصب باشد برای اینکه در زمینه اداری اینها کسانی بودند که در دستگاههای اداری ایران زمینه های مختلف را طی کرده بودند و در آن زمینه ها واقعاً متخصص به تمام معنی بودند البته بعضی هایشان ممکن بود با دانش جدید آشنائی کامل نداشته باشند ولی بعضی هایشان آنها داشتند این که در کمیسیونها لوایح واقعاً دقیقاً بررسی و رسیدگی می‌شد و جلویش را می‌گرفتند البته باید این را بگویم در بعضی از جاها می‌گفتند این اوامر ملوکانه است وقتی که این گفته می‌شود بعضی ها سست می‌شدند ولی بعضی ها سست نمی‌شدند این را دقیقاً باید بگویم اتفاقاً یک پیش آمدی در وزارت کشور در دفتر خودم اتفاق افتاد بعداً باید آنهم را بعد از اینکه این مطلب را تمام کردم بگویم که این نوع حرفها که بعضی ها می‌زدند بدون اینکه دستوری از طرف ملوکانه صادر شده باشد اینها اتوئی بود که بعضی ها در دست داشتند برای دیگران را بگویند این اتفاقات پیش می‌آمد یکی دومرتبه در جلسات مختلف این را به گوش خودم شنیدم و در نتیجه دیدم یکی دونفر خاموش شدند ولی آقای دکتر سجادی هرگز در مقابل همچین چیزی خاموش نمی‌شد.

سوال : چون بهتر می‌دانست لابد.

آقای عالی‌مرد: بله اینها بهتر می‌دانستند ولی در صحنه خود مجلس بنظر فرمایشی می‌آمد برای اینکه کار اساسی در هر کشوری تقریباً اینطوری است. کار اساسی در کمیته‌ها انجام می‌گیرد و اگر تفاهمی هست در کمیته‌ها می‌شود وقتی که گزارش کمیته به مجلس می‌آید مگر اینکه دو حزب در مقابل هم قرار گرفته باشند ولی در صحنه اصلی مجلس هم یاد می‌آید هر وقت لایحه‌ای مطرح بود رامبد بلند میشد و بعنوان نمونه یک پارلمان تر (Parlementaire) پار اکسلانس (Par excellence) در سطح جهانی من درباره اش باید صحبت بکنم جداً این را می‌گویم بلند میشد لایحه را حلاجی می‌کرد می‌گفت جنبه‌های ضعفش این است جنبه‌های قدرتش این است بنابراین این باید این زمینه صحیح است ما پشتیبانی می‌کنیم از این زمینه نادرست است باید بهش رسیدگی بشود و بدون هیچ نوع مسئله یاد می‌آید بعضی‌ها بلند می‌شدند بهش جواب می‌دادند که یکی دومرتبه حتی که این اوامر ملوکانه است و ایشان با زبان خاص ملایم خودش بدون اینکه بطور ناشیانه که من در یک جلسه‌ای گفتم می‌گویم ناشیانه برای اینکه از دید ایرانی‌ها ما افراد اداری ناشیانه ایشان به زبان خیلی متناسبی آنرا برمی‌گرداند که ذات ملوکانه هم معتقد به این هستند که لوائح باید درست و حسابی باشد و شما اشتباه می‌کنید بعد از نمایندگان حزب ایران و نوین هم صحبت‌های اصولی و صحیح درست می‌کردند بلند می‌شدند صحبت می‌کردند ولی تعداد این نوع افراد در جلسه علنی مجلس کمتر بود در کمیسیونها خیلی بیشتر این افراد اگر حرف داشتند می‌گفتند این که باید بگویم اگر تماشایی می‌آمد آنجا می‌نشست احساس می‌کرد و بسیاری از موارد بخصوص اگر حزب مردم یا فراکسیون مردم یا آقای رامبد بلند نمیشد صحبت بکند فکر می‌کردند خوب این جنبه فرمایشی است شاید هم در بعضی از زمینه‌ها بود در آن کمیسیونهایی که من بودم با آن لوائحی که من بودم هیچ این پیش نمی‌آمد حتی یکبار.

سؤال: در تجربه شما وقتی که دولت حالا از طریق وزارتخانه‌ها یا نخست وزیری لایحه‌ای را که تهیه می‌کرد ببرد به مجلس آیا اینکه نمایندگان مجلس چگونه واکنشی خواهند داشت در تهیه این لایحه وارد می‌شد یعنی نظر یعنی به نحوی احساس این که باید لایحه طوری تهیه بشود که در واقع مجلس هم پذیرایش باشد.

آقای عالی‌مرد: نه. لایحه انجمن دهاتی که ما تهیه می‌کردیم بعلمت آن تجربه‌ای که اشاره کردم وقتی که بحث‌هایی پیش می‌آمد من همیشه گفتم که نمایندگان کمیسیون کشور این نظرات را داشتند و به نظر من نظرات درستی است باید اینها را ملحوظ بکنیم یا بعضی جاها اگر بعضی از آن نظرات اصولی نبود می‌گفتم با وجود اینکه اصولی نیست ولی این نظرات آنجا هست ما باید پاسخی برای این آماده داشته باشیم در دفاع از لایحه خودمان ولی در کمیسیونهای دیگر این بحث یادم نیست هرچندی که لایحه‌ای درباره زنان بود زمانی که مهناز در سازمان زنان

بود یک لایحه ای راجع به حق زنان از نظر رابطه زن و شوهری وقتی که طلاق جاری می‌شود بچه پیش مادر باشد یعنی حق بیشتر مادر اینها.

سؤال : برای حمایت خانواده.

آقای عالیمرد: لایحه حمایت خانواده این از طریق وزارت کشور و هماهنگ وزارت کشور، وزارت دادگستری باید داده بشود و در وزارت کشور بحث اساسی بود قبل از من یک خانمی که معاون پارلمانی وزارت کشور بود او تحت تأثیر یا استدلال هرچه بود من چون آنجا نبودم ولی همان دید سنتی را قبول کرده بودند و آن لایحه بصورتی آماده شده بود که در واقع جوابگوی آن دیدگاهی که اصولی و اساسی بود و می‌خواستیم در ایران به اصطلاح زنها حقشان واقعاً حفظ بشود بخصوص از نظر خانواده او ملحوظ نشده بود در نتیجه ما آن لایحه را دومرتبه شروع کردیم در وزارت کشور رویش بحث کردن . نماینده وزارت دادگستری که از دادگستری می‌آمد هر جلسه‌ای که آنجا بود مسائل مشکلاتی که در گذشته بود آنها را مطرح می‌کرد یادم می‌آید از طرف دستگاههای امنیتی هم کسانی بودند که می‌آمدند یکنفر از طرف سازمان امنیت می‌آمد اسمش یادم نیست اینها دنبال آن نظرهاهای قبلی بودند ولی در آنجا ما وقتی که شروع کردیم به صحبت کردن این دیدهای جدید را شروع کردیم به بحث و گفتگو کردن. در یکی از اینها یادم می‌آید که نماینده سازمان امنیت گفت که به او امر ملوکانه هم باید نگاه کرد گفتم خوب ما به تمام جنبه ها نگاه می‌کنیم این که در آن زمینه در گذشته همش بحث و گفتگوها این بوده مثل این که اگر به مجلس ببریم چه می‌شود در نتیجه آن لایحه را که یک لایحه انقلابی بود این دست آن دست کرده بودند و عوض کرده بودند وقتی که ما مطرح کردیم در آنجا و آن دید جدید را که حمایت از خانواده زن چه نقشی باید داشته باشد دو سه نفری که در آن کمیسیون بودند گفتند در مجلس هم علیه این صحبت خواهد شد اگر به این صورت باشد البته آنجا من برخلاف همیشه که به مجلس معتمد گفتم ولی این یک چیز اساسی و اصولی است باید این ملحوظ باشد ما باید لایحه را به این صورت ببریم و این دید جدید دولت است و ما می‌خواهیم ببریم اگر نمایندگان حرفی داشته باشند ما پاسخشان را می‌دهیم این موردی بود که پیش آمد و دیگران که با دید سنتی به این مسئله نگاه می‌کردند گفتند که در مجلس بخصوص آنهایی که مأمند حتی یکی از آنها این را گفت .

سؤال : در وقتی که شما معاون وزارت کشور بودید معاون پارلمانی وزارت کشور بودید همان دورانی است که ناگهان مسئله حزب رستاخیز مطرح شد شما هیچ اطلاعی راجع به اینکه حزب رستاخیز دارد مطرح می‌شود داشتید یعنی در آن زمانی که در مجلس یا در دستگاه دولت یا

آقای عالی‌مرد : در خارج از دستگاه دولت ما یک گروهی بودیم که با هم همکاری می‌کردیم شما و من و یک عده از جوانها و نتایج کارهایمان را از طریق دوستان به علیاحضرت شهبانو داده بودیم این که ماها در بحث و گفتگوهای که داشتیم بخصوص شخص شما معتقد به این بودید و ما هم معتقد به این بودیم که یک نهضت تجهمیزی در ایران ضرورت دارد ایجاد بشود از دل مردم و از دهات شهرها بجوشد و کنترل بکند دستگاه اداری و سیاسی مملکت را این دیدگاه ما بود و خیلی هم معتقد بودیم که به اصطلاح دموکراسی از مردم ریشه می‌گیرد و در نتیجه اگر بخواهیم سیستم ایران حالت دموکراتیک اصیلی را پیدا بکند باید مردم کنترل داشته باشند در احزاب در دستگاه اداری و این مبنای به اصطلاح مبنای بحثهای اساسی ما بود این بحثها به یک صورتی چکیده اش که بخصوص شخص خود شما تمپه و تدوین کرده بودید به شخص اعلیحضرت هم گزارش داده شده بود بصورت چکیده یادم می‌آید که وقتی نتیجه اش را شنیدیم واکنش ایشان را یک واکنش نسبتاً منفی بود ولی من در آن جلسه یادم می‌آید که با دوستان که با هم بودیم به شخص خود شما گفتم، گفتم با این دیدی که شخص من دارم من فکر می‌کنم یک مورد علاقه اعلیحضرت قرار بگیرد هرچندی که ممکن است آن چیزی که من و شما فکر می‌کنیم از آب درنیاید نظرت هست یا نه و گذشت سه چهارماه گذشت این مسئله اصلاً فراموش شده چون که ما چیزی که شنیده بودیم این بود که نه این فکر چیز نیست یک مرتبه یکروز صبح بود یا ساعت ۱۰، ۱۱ از طریق اخبار شنیدیم که قبل از آن شنیدم یک کمیسیونی یک چیزی تمپه شده تشکیل شده ۵۰۰ نفری رفتند در یک جائی در دانشگاه تهران در کجا بود من نبودم شماها بودید رفتید.

سؤال : نه آن بعداً گمان می‌کنم آن مرده پی آن چیز اندیشمندان بود که مال بعدش بود. یعنی این در واقع وقتی که حالا این جریان به این صورت مطرح شد وقتی که رستاخیز اعلام کردند که ما هردو در وزارت کشور بودیم من هیچ .

آقای عالی‌مرد : بله آن ساعت ۱۰، ۱۱ بود آن بعداً شد درست است ما یکمرتبه خبر شنیدیم که حزب رستاخیز ایجاد شده و سیستم یک حزبی خواهد بود همان چیزی که ما وحشت داشتیم برای اینکه ما فکر می‌کردیم نهضت تجهمیزی یعنی این که دستگاه نمیدانم حزبی واحد از بالا به پائین نه بلکه یک چیزی از پائین به بالا و از میان مردم و کنترل هائی که در سطح ده، شهر، بخش، شهرستان، استان و در دستگاه مرکزی در پایتخت روی دستگاههای اداری و اجرائی و سیاسی اعمال خواهد شد از طریق مردم ما یک همچین فکر می‌کردیم این که درست نقطه مقابلش بود بهمین جهت هم چون که ما وزارت کشور بودیم بعد از اینکه این اعلان شد هفته بعدش

از نخست وزیری ما را دعوت کردند که ما بلند بشویم برویم و یک عده دیگری هم از دوستانی که ما داشتیم داریوش همایون یکی از اینها بود یک عده ای دیگری بودند که درخارج از دستگاه دولت هم بودند یک عده ای هم در دستگاه دولت بودند ما ها را دعوت کردند رفتیم به دفتر نخست وزیری که درباره حزب رستاخیز و جهتی که ممکن است پیدا بکند و چه تشکیلاتی پیدا بکند صحبت بکنیم که آنجا ها ما به اصطلاح گوسفند سیاه بودیم که شروع کردیم بگوئیم که این حرفها این چیزهائی که شما می‌زنید بخصوص بعضی از این دوستان و همکاران ما که شروع کردند به صحبت کردن بخصوص آنهایی که در خارج از دستگاه دولت و در دستگاه مطبوعات هم بودند طوری صحبت می‌کردند که عیناً مثل اینکه یک حزب نازی می‌خواهد بوجود بیاید که عیناً از طرف ما این مطلب شد که ما حزب نازی نمی‌خواهیم درایران ایجاد بکنیم که از بالا به پائین دستورات ابلاغ بشود، اجراء بشود، فلان و اینها این که درآن جلسات در واقع ما به عنوان آدم‌های مخرب شناخته شدیم دو سه جلسه بیشتر نرفتیم بعداً هم دعوت مان نکردند.

سوال : واکنش نمایندگان مجلس راجع به این جریان چه بود. هیچ چیزی شنیدید.

آقای عالی‌مرد: نه هیچ چیزی یادم نیست حزب ایران و نوینی ها اثباتم این است شاید به گوشم مثلاً شنیده باشم افرادش را بنظرم نمی‌آید که نگران و ناراحت بودند آنها دیگر دستگاهش همه چیزش از هم پاشید حالا دیگر هیچ هستند آنها این بود که احساس منفی و نگرانی درحزب ایران و نوینی ها به حد اعلا بود. آن سیستمی که ساخته بودند آن پایه های قدرتی که برای خودشان ایجاد کرده بودند می‌دیدند که دارد متلاشی می‌شود ولی فراتر از این چیز خاصی بنظرم نمی‌آید.

سوال : وقتی که این رستاخیز بهرحال اعلام شده بود و بعد البته همانطوری که الان خودتان اشاره کردید یک مقدار زیادی گفت و شنود و تضاد و بحث استدلالهای مختلف در زمینه های مختلف انجام گرفت بالنهایی رستاخیز یک شکلی را پیدا کرد که کرد و در عین حال .

آقای عالی‌مرد : با نهایت تأسف در آن حالت اصلی درآن مرز که قرار بود یعنی ما معتقد بودیم که حالت حزبی نداشته باشد.

سوال : یعنی یک نهضتی یک جنبشی که بعد از درونش این

آقای عالیمرد : مردمی باشد و کنترل کند دستگاه دولت را دستگاه سیاسی را نه اینکه خود دستگاه سیاسی در رأس این قرار بگیرد و مردم را کنترل کند درست ۱۸۰ درجه به عکسش.

سؤال : درعین حال این صحبت دو جناح در این حزب شد که بعد جمشید آموزگار که درعین حال وزیرکشور هم بود رهبری یک جناح را به عهده بگیرد که پیشرو آن آقای هوشنگ انصاری که وزیر دارائی و اقتصادی بود جناح سازنده بودید شما طبیعتاً در ارتباط با جمشید آموزگار اینها بودید این مسئله این چه شد.

آقای عالیمرد : این بیشتر جنبه ظاهری دو سه جلسه یادم میآید که ما یکی دومرتبه جلساتی بود بلند شدیم به وزارت کشور که کارمان تمام شد آمدیم رفتیم در یک ساختمانی بود در خیابان پهلوی بود رفتیم آنجا بحث و گفتگو اساسی نبود اصلاً جنبه تشریفاتی داشت بیشتر در مطبوعات لاقبل برداشت من و آنطوری که در ذهن من هست و درجریانش بودم برای اینکه حقیقتاً وقتی که حزب رستاخیز به آنصورت ایجاد شد با درون ما و با نحوه فکری ما سازگاری نداشت که لاقبل من و شما هیچ سازگاری نداشت تا آنجائی که من میدانم درنتیجه خوب از این نظر که جمشید آموزگار پیشرو از نظر اینکه یک مقدار کارهای پیشرفتی و پیشروی در مملکت قرار بود که انجام بگیرد و فکر می کردیم که این گروه ممکن است کارهای اساسی تری انجام بدهد یکی دو جلسه رفتیم ولی نضجی نگرفت تا آنجائی که من یادم میآید لاقبل من دو جلسه یادم هست بعد از اینکه وزارت کشور کارمان تمام شد ساعت ۵ بلند شدیم رفتیم آنجا من بعد از این دو جلسه یادم نیست که به جلسه ای رفته باشیم و جلساتی بوده باشیم لابد می دانستیم اگر بود این که بیشتر مطبوعات بحث گفتگوی کاغذی بیشتر بود تا اینکه چیز اساسی تری داشته باشد هرچندی که آنهائی که درجناح پیشرو بودند معتقد بودند که آنهائی که خوش فکرترند آنهائی که سازنده ترند در اینجا هرچندی که آن یکی جناح اسمش را سازنده گذاشته آدم این را می شنید.

سؤال : شما بعد تا چه وقت در وزارت کشور بودید.

آقای عالیمرد : من ۱۴ ماه در وزارت کشور بودم تا اوائل ابان یک چیزی را که قبلاً گفتم اینجا اشاره بکنم چون که برمی گردد اوامر ملوکانه این لازم است و این را باید بگویم برای اینکه در ایران آن زمانها گفته می شد هرکس حرفی بزند علیه شاه باشد و فلان باشد سازمان امنیت این کارش را می کند آن کارش می کند شاید برای من پرونده سازی هزار جور شده ولی عملاً ما چیزی ندیدیم و این جریان را باید بگویم همان اوائل کار

در وزارت کشور با آن مدیران و مدیرکل‌هایی که با من کار می‌کردند مدیرکل سیاسی، مدیرکل انتظامی، مدیرکل انتخابات که سه و چهار نفر بودند که ۴ تا مدیر بودند با آنها جلسه ای داشتیم ولی با دوتا مدیرکل‌ها مدیرکل انتظامی و مدیرکل سیاسی از وزارت کشور از ژاندارمری از شهربانی در باره مسائل امنیتی بود چون که وزارت کشور با امور امنیتی کشور سر و کار داشت و مسئله بنظر هم درباره کردهای عراق که به ایران آمده بودند صحبت شد هم راجع به اتباع خارجی صحبت بود انواع و اقسام صحبتها بود دقیقاً یادم نیست کدام یک از این مطالب را داشتیم درباره اش صحبت می‌کردیم من یک پیامی کردم نماینده سازمان امنیت حالا که معاونش بود یادم نیست معاون شهربانی معاون ژاندارمری هم آنجا بود گفتند که معاون ژاندارمری و معاون سازمان امنیت یا آن شخصی که از سازمان امنیت بود نمیدانم معاونش بود یا نه گفتند که اوامر ملوکانه در این زمینه صادر شده و جز این نمی‌شود کرد. من راجع به یک مبنای قانونی صحبت می‌کردم که در قانون یک همچنین چیزی هست من برگشتم گفتم که خوب نه اوامر گفتم فرمان ملوکانه در این زمینه هست و فرمان اینطوری گفتم من درباره قانون صحبت می‌کنم و قانون برتر و فراتر از فرمان است به دلیل اینکه هر دو به توشیح شخص اعلیحضرت میرسد و رسیده و تفاوتش این است که قانون هماهنگ شده از طریق دستگاه نخست وزیری و مجلس با تمام دستگاه مملکت و تجزیه و تحلیل شده و پرورده شده با هماهنگی نهائی به تصویب رسیده و بعداً به توشیح رسیده در صورتی که فرمان را هرکسی از یک دستگاهی بلند می‌شود از دید خودش مطالب را مطرح می‌کند و در نتیجه ممکن است یک فرمان بگیرد فردا یک نفر دیگر به یک صورت دیگر شخص اعلیحضرت همیشه دیگر پرونده ها جلویشان نیست که ببینند فلانکس این را گفت فلانکس این را گفت در نتیجه حتی فرمانهای متناقض ممکن است شما داشته باشید ولی قانون همیشه فراتر است این جلسه البته یک خورده حالا تشنج پیدا کرده بلند شد رفت آقای نگهبان آن دو تا همکاری که آنجا بودند. . . .

سؤال : آقای نگهبان یعنی یکی از معاونین . . .

آقای عالمرد : یکی از معاون مدیرکل سیاسی بودند گفتند هرگز که ما جرأت نداریم از این حرفها بزنیم ولی بالاخره شما دانشگاهی می‌آید این حرفها را می‌زنید گفتم هرکسی این حرفها را می‌زند وقتی که حرف صحیح و درست است شخص اعلیحضرت هم هرگز یک قانون را که خودشان توشیح فرمودند نمی‌گویند که این قانون پائین تر است و فلان فرمان که هماهنگ نشده برای اینکه آن شخص باید مجازات بشود برای اینکه اطلاعات درست و صحیح نداده منظورم این است ما وقتی که بلند شدیم رفتیم به وزارت کشور یا دستگاههای اداری مملکت یک مقداری دگرگونی فکری ایجاد کردیم و مسئله انتخابات که خود شما بعداً انتخابات مملکت را داشتید انجام

میدادید در آن زمینه انواع و اقسام مسائل مشکلات مطرح بود باید در اینجا اینها را باید گفت اگر یادتان باشد صحبت باهم می‌کردیم تلفن ما صدای خش خش داد گفتیم که شما گفتید مثل اینکه تلفن ما را چیز کرده باشند گفتیم که بجهنم ما که از کسی باکی نداریم ما حرفمان را میزنیم ما آمدیم اینجا به مملکتان خدمت کنیم از هیچ کسی باکی نداریم و نمی‌ترسیم منظورم اینکه این حرفها را زدیم اگر پرونده درست کردند من نمیدانم من ندیدم ولی دودی به چشم ما نرفت در دانشگاه هم از این حرفها زدیم باز چیزی نشد از این نظر این را اشاره می‌کنم که در گذشته گفته شده که دستگاههای امنیتی همه مملکت را کنترل می‌کردند شاید هم می‌کردند من نمیدانم ولی این بیشتر بستگی به افراد داشت که خودشان خودشان را سانسور بکنند و ما ها که خودمان را سانسور نکردیم هرگز نیامدند که ما را تهدید بکنند که تو این حرف را بزنی حرف را نزن این درس را اینطوری بده آن درس را اینطوری نده حتی در دانشگاه این را حاشیئاً بعداً صحبت خواهیم کرد در دانشگاه تهران مؤسسه فرهاد اجتماعی درس میدادم در زمینه سازمان مدیریت سؤالاتی کردم بچه ها جوابی دادند یکی از این دانشجویان در حدود ۱۰۰ خورده ای نظرم در کلاس بودند گفتند استاد زیر پایتان پوست خربزه می‌گذارند میان ما ممکن است آدم هائی باشند بروند گزارش بدهند گفتیم اینجا کلاس علمی است ما هم درباره مسائل علمی در اینجا صحبت می‌کنیم تا زمانی که در داخل این اطاقیم مسائل علمی است نه شما از کسی باک داشته باشید نه من ولی اگر از اینجا رفتیم بیرون خواستید کارهای فعالیت سیاسی بکنید و با دستگاه دولت مخالف آن فعالیتها را سیاسی شما است یا من است آنجا یک جور دیگری با او رفتار می‌کنند ولی در داخل این اطاق کسی حق جرأت این را ندارد که بیاید مرا کنترل بکند یا شما را کنترل بکند و بارها این چیز پیش آمد و هیچ گزارشی اگر هم بود هیچ تذکری به شخص من در تمام مدت که در دانشگاه بودم ..

سؤال : در تمام مدت کار دانشگاهی می‌کردید یا کار اداری می‌کردید.

آقای عالی‌مرد: کار اداری می‌کردم هرگز یک مرتبه هم این برای من پیش نیامد یکمرتبه زمانی که دکتر فرخ پارسا در دانشگاه رئیس دانشکده بود و من درس روابط بین الملل را می‌دادم در کلاس درس مسئله بحرانش ارون رود پیش آمده بود شط العرب و در آنجا یکی دوفتر گاهگاهی دانشجویان دیگر می‌آمدند در کلاس می‌نشستند من آزاد بودم یک فردی در میان صحبت گفت خوب این مسئله ارونرود چه می‌شود گفتیم قوانین بین المللی وجود دارد خط تالوگی وجود دارد که خط مرکزی هر رودخانه‌ای است که بین دو کشور قرار گرفته یا دریاچه هرچه باشد و براساس قوانین بین الملل خط تالوگ مبنا و اساس کار است بقیه چیزهای دیگر خارج از ایده قوانین بین المللی باشد فقط زور کشورها است این زورش زیاد باشد زورش را به آن یکی اعمال می‌کند و برعکس ولی این اساس

حقوق بین الملل است فرخ پارس یکم هفته بعد یا سه روز بعد به من گفت مثل اینکه کسی در کلاس تو بوده رفته گزارش داده و گفته آیا فلانکس وطن پرست است یا نه برای اینکه صحبت‌هایی که می‌کند مثل اینکه بوی وطن پرستی ازش درنمی‌آید و من در جوابش گفتم از فلانکس وطن پرست تر کسی پیدا نمی‌شود او از من هم وطن پرست تر است این تنها موردی است که در تمام تاریخ تدریس در دستگاه اداری اشارتی شده از طرف دستگاه‌های امنیتی راجع به حرفی که من زدم .

سؤال : شما آن وقت در ۱۴ ماه بعد یعنی میشود یک وقتی نزدیک مهر یا ابان ۱۳۵۴.

آقای عالی‌مرد : حالا قبل از اینکه برگردیم به آنجا برسیم من یک اشاره کوچک دیگری بکنم به زمانی که در وزارت کشور بودیم. دنبال این نوع فعالیت‌هایی که در زمینه عدم تمرکز و مشارکت مردم انجام میدادیم مرتب می‌رفتیم استانها و شهرستانها درعین حال اگر نظرتان باشد تصمیم گرفتیم که این استاندارها را دعوت بکنیم که بیایند تهران یا برویم شهرستانها فرق نمی‌کند ولی همه اینها دور هم جمع بشوند و این ایدئولوژی جدید به اصطلاح عدم تمرکز و مشارکت دادن مردم بخصوص در تصمیم‌گیری را خیلی روشن و در یک جمع دستجمعی یا در یک کنفرانس دستجمعی مطرح کنیم که همه اینها باشند برای اینکه ما تک تک میرفتیم و می‌آمدیم بعضی‌ها بهتر عمل می‌کردند بعضی‌ها عمل نمی‌کردند یا کمتر عمل می‌کردند ولی در ارتباط با آن بحث اولیه مان که ساخت اداری صد در صد متمرکز بسیاری از مسائل مشکلات را در زمینه‌های مختلف که لااقل افرادی که معتقد مثال ما بودند رفتند کاری را انجام بدهند آن نتیجه نهائی اش مطلوب نشد اینها را دعوت کردیم آمدند تهران یک کنفرانس یک هفتگی داشتیم با اینها یعنی ۶ روزه که نصف روز اول یک خورده تشریفاتی بود نصف روز آخر هم تشریفاتی ولی بقیه اش بحث و گفتگو در زمینه عدم تمرکز و مشارکت در تصمیم‌گیری دلیلش هم این بود که ما انواع و اقسام پیشنهادها را دادیم نخست وزیر در هیئت دولت مطرح کرد وزراء حق تصمیم‌گیری خودشان را در بسیاری از زمینه‌ها تفویض کردند به استاندارها که آنها انجام بدهند ولی در نهایت تأسف آن بیان ایرانی را برگردم بگویم که ما یک شاه داشتیم با قدرت تام حالا یک شاه به اضافه ۲۴ شاه کوچک پیدا کردیم در استانها که تمام آنها صد درصد می‌خواستند عدم تمرکز از مرکز باشد و تمرکز صد درصد دست آنها آن شاه هم در مرکز در تهران نشسته بود او معتقد شده بود به عدم تمرکز ولی حضرات صحبت عدم تمرکز عالی بود برایشان تا جائی که قدرت از مرکز به آنها تفویض میشد در آنجائی که باید آنها به فرمان خود تفویض می‌کردند همه اش را نگاه داشته بودند انواع و اقسام مسائل در استانها ایجاد شده بود که میدانی و مرتب به ما می‌گفتند این که اینها را آورده بودند در این باره صحبت بکنیم و در آن جلسه که صحبت کردیم جز دو سه نفر که جوانتر بودند و

این دیدگاههای جدید را داشتند بقیه کسانی بودند که یا افسر بازنشسته ارتش بود یا سرلشکر یا سپهبد یا یک کارمند اداری رتبه ۹ را گذاشته که بازنشسته شده بود یا فردی که معاون یک وزارتخانه ای بود در گذشته یک مدیرکلی در یک جایی بود اینها منصوب شده بودند یا از مأمورین سابق وزارت کشور بودند اینها ظن سنتی فکر می کردند هیچ چیز برایشان عوض نشده بود این حرفهائی که ما میزدیم لابد توی دلشان یک مقداری به ما می خندیدند و فقط در آن زمینه هائی می دیدند که امکاناتشان آنجا زیاد می شود و ما می گوئیم که بعد از طرف این برنامه آن برنامه پول این بیشتر میشود شاید نمیدانم بعضی هایشان شاید اصلاً آن اعتقاد را پیدا نکرده بودند برای اینکه در آن جلسه ای در آن کنفرانسی که ما داشتیم من ۴ تا از این استاندارها دقیقاً یادم است که بلند شدند و حرفهائی زدند من دود از کله ام بلند شد عیناً مثل اینکه ۲۰ سال قبل است و تمرکز صد درصد است اصلاً این حرفهائی که ما زدیم این ۱۳ ، ۱۴ ماه برای اینکه یکماه قبل از اینکه من دیگر از وزارت کشور بروم اصلاً ماتم برد بود ولی آن جوانترها ۵ ، ۶ نفر بودند که واقعاً به همان صورتی که ما صحبت می کردیم حتی کاسه گرمتر از آتش من خودمان را در نظر می گیرم البته آتش واقعی آنها بودند آنها باید هم و کاسه هم آنها بودند هر دو یک عده شان شاید می گویم یک سومشان جداً به آن مطالب و مسائل عدم تمرکز و مشارکت معتقد بودند بصورت اصلی که نه تنها از مرکز به آنها داده بشود بلکه آنها هم با دیگران در تصمیم گیری شرکت داشته باشند ولی بقیه قدرتها را گرفته بودند و پیش خودشان نگهداشته بودند و نمی خواستند این هم یک مسئله دیگر در استانها ایجاد کرد که از آن تمرکز قبلی بدتر به این دلیل که اگر تمرکزی در گذشته بود و وزارت کشاورزی فرضاً در زمینه فنی نظر خواهی می کردند آن نظر فنی اش را یک خورده با تأخیر میداد حالا استاندار می خواست آن تصمیم را او بگیرد که نظر فنی نمی توانست در آن زمینه صد درصد داشته باشد برای اینکه یکنفر شخصی بود با دید عمومی کلی مگر اینکه مهندس کشاورزی بود آن وقت شاید می دانست ولی همه شان نبودند این هم یک مسئله دیگر بود یعنی یک مسئله اساسی که در دستگاه اداری ایران ما در واقع باهاش روبرو بودیم و بتدریج خواستیم انجامش بدهیم از دهسال قبل باید شروع می کردیم و آن مسئله آماده سازی و تجهیز ذهنی مدیران بود و تربیت مدیران بهمین جهت هم من وقتی که به سازمان امور اداری و استخدامی کشور رفتم که حالا درباره آنجا صحبت خواهیم کرد شروع کردیم در آنجا به اصطلاح انگلیسی اش را بگویم ترینینگ آو تریننس (Training of Trainees) یعنی تربیت بکنیم آموزش دهندگان و یک عده ای در حدود ۱۰۰ نفر در خارج تربیت بکنیم بیارید و اینها ۴۰۰ نفر دیگر را تربیت بکنند بعنوان مسئول آموزش و در تمام دستگاههای اداری مملکت در تهران و در تمام استانها و شهرستانها اینها در آن مراکز آموزش به مدیران آن منطقه و کارکنان آن منطقه در زمینه مدیریت سازمان به اصطلاح آگاهی بدهند و آنها را تربیت بکنند. این کار باید از دهه ۴۰ شروع میشد متأسفانه در آن زمان نشد حتی مرکز آموزش مدیریت که درست شده بود یک مقداری

محدود تر بود قبل از اینکه من آنجا رفتم و کارهایی که انجام میداد کارهای خیلی خوبی بود ولی منتظر بودند که فلان دستگاه فلان دستگاه بگوید من در این زمینه یک برنامه آموزشی می‌خواهم اینها تهیه بکنند بعداً برای آنها اجرا بکنند بجای اینکه خودشان رأساً یک برنامه عمومی کلی از سطح بالا تا سطح میانه پائین دستگاهها انجام بدهند و مدیرانی در زمینه آموزش در آنجاها گذاشته بشود که این روابط برقرار بشود این نبود ما در واقع دنبال یک نهضت تجهیزتی بودیم که در زمینه سیاسی با آن مسئله روبرو شد که قبلاً اشاره کردیم در زمینه دستگاههای اداری ما این فعالیت تجهیزتی مدیران را دیر دست بکار شدیم لاقلاً بعد از ۵ ، ۶ ماه اولی که من آنجا رفتم شروع کردیم به پایه هایش را بگذاریم در صورتی که از ده سال پیش باید گذاشته می‌شد البته مسائل استخدامی، مسائل سازمانی آنقدر زیاد بود که مرحله به مرحله اولویت‌ها را باید تهیه می‌کردند ولی بنظر من آموزش مهمتر از زمینه‌های دیگر بود برای اینکه ما مدیر داشتیم ولی مدیر عمرانی را تربیت نکرده بودیم اگر مدیر عمرانی داشتیم او دید اجرایی خودش را داشت از دستگاه اجرایی ولی دید مدیریتی هنوز پیدا نکرده بود یعنی قابلیت مدیریتی زیاد نشده بود این هم یک مسئله اساسی بود.

سؤال : یک سؤال همین جا بکنم قبل از که برویم شما به عنوان کسی که شاغل آن شغل حساس بوده در وزارت کشور به نظر میرسد که در مراحل مختلف و زمینه‌های مختلف این توانائی را داشتید بدون اینکه کسی مزاحم بشود که روی یک مسائلی تصمیم بگیرید یک راهبائی را پیش بگیرید و بروید توی این راهها تأثیر می‌گذاشت روی نظام سیاسی و حکومتی مملکت تا آنجائی که من دارم می‌بینم از این صحبت‌ها وزیر کشور یا نخست وزیر مزاحم کار شما نمیشد در این زمینه‌ها.

آقای عالی‌مرد : هرگز و همراه بود.

سؤال : همراه بود و پشتیبانی می‌کرد تصور این هست که در واقع آنها هم از این جهت همراه بودند پشتیبانی میدادند که کسی مزاحم آنها هم نمیشد یعنی باید تصور کرد که در ضمن شاه هم همراهی می‌کرد با این جریان‌ها حالا اگر مستقیم نه بهر حال مزاحم این عمل نمیشد.

آقای عالی‌مرد : در این زمینه هم بعداً اشاره خواهم کرد که در شورای عالی اقتصاد که شخص شاه در رأسش بود بعنوان به اصطلاح رئیسش نخست وزیر البته بود ولی شخص شاه همیشه آنجا بود و جلسات زیر نظر ایشان اداره میشد مواردی پیش آمده که بعداً خواهم گفت که ایشان قطعاً صد درصد نه تنها معتقد به این نوع کارهایی که

ما می‌خواستیم انجام بدهیم بود بلکه هر وقت هم مسئله ای پیش می‌آمد ایشان اشاره می‌کرد که متخصصین بروند مسائل را حل و فصل بکنند و اجرا بکنند.

سؤال : یعنی در واقع از این تجاربی که شما دارید می‌گوئید افرادی مثل خود شما این افرادی که آنجا کار می‌کردند در واقع می‌توانستند بسیاری می‌توانستند در حرکت سیستم تأثیر بگذارند.

آقای عالی‌مرد : صد درصد البته یک جوابی برای این حرف من که صد درصد همیشه گفتم و می‌گویم دیگران دادند و آن این بود می‌گفتند شما برای این اینکارها را می‌کنید البته اعتقاد دارید میدانید ولی در عین حال شما نمی‌ترسید به دلیل اینکه فردا اگر شما را معلق کنند برمی‌گردید به دانشگاه خودتان ما این کار را نمی‌توانیم بکنیم برای من قابل قبول نیست این حرف می‌گویم دیگران همیشه می‌گفتند شما اگر این کارها را می‌کنید اگر واهمه ای ندارید برای اینکه یک جای دیگر دارید ما آنرا نداریم البته یک نوع رفع مسئولیت شخصی بنظر من این افرادی که این حرفها را می‌زدند برای اینکه من اگر در دستگاه دولت بودم جایی در دانشگاه نداشتم باز این کارها را می‌کردم به این صورت حتی اگر می‌دانستم که مرا بیرون می‌کنند.

سؤال : اگر کسی شما را از دستگاه دولت می‌توانست بیرون کند خود دانشگاه می‌توانست .

آقای عالی‌مرد : خوب بله نه آنها آن اول می‌گفتند از دانشگاه شما را نمی‌توانند بیرون کنند شما جایی در دانشگاه دارید فردا عذرتان را از این دستگاه خواستند از دستگاه دولت بلند می‌شوید می‌روید خانه خودتان بخصوص آنوقت هم اسمش دانشگاه ملی بود که استدلال نادرستی است بنظر من و همین را هم بهشان می‌گفتم اگر منم جایی در دانشگاه نداشتم باز هم همین کارها را می‌کردم.

سؤال : این افراد دیگری را که شما این سؤال را می‌کنم علت اینکه این سؤالها را می‌کنم برای اینکه یک زوایای از یک جهت تاریک در مملکت هست به دلیل اینکه افراد یک مطالبی را بیان کردند بدون اینکه کسی ازشان سؤال کند که آیا این برای شما اتفاق افتاده یا نه یعنی این آدمهایی که این حرفها را می‌زدند هیچکدامشان یا چه تعدادی از اینها می‌گفتند که ما شخصاً برای ما این اتفاق افتاده که یک کسی بیاید بگوید آقا یا حرف نزن یا بیرون می‌کنم می‌اندازمت کجا. . .

آقای عالیمرد: هیچ کدامشان در دستگاه دولت هیچکس فقط میدانم در دانشگاه بعضی از این کسانی که در دانشگاه تهران درس داده بودند یکی دوتا از همکاران خودمان در دانشگاه (پایان نوار ۳ ب)

توضیح نوار ۱

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران ادامه مصاحبه با آقای دکتر امین عالیمرد نوار چهارم روی یکم.

سؤال: آقای دکتر عالیمرد شما وارد تازه داشتید وارد بحث مربوط به سازمان امور اداری و استخدامی کشور می‌شدید. یک سابقه ای در این زمینه داشتید که شورایی اداری بود بنابراین بهرحال در مسیر کل مطالعاتی بود که شما کرده بودید. حالا مسئله سازمان اموراداری و استخدامی کشور برای شما در این زمان چگونه پیش آمد، چه شرایطی باعث این شد که به این طرف گرایش پیدا بکنید.

آقای عالیمرد: در وزارت کشور که بودیم جمشید آموزگار درعین حال که وزیرکشور بود سرپرست سازمان امور اداری و استخدامی کشور هم بود و آقای دکتر کاشفی را به نیابت خودش در آنجا گذاشته بود که کارهای اساسی را که انجام میشد ایشان تصمیماتش را می‌گرفت و نامه‌ها را غالباً آقای کاشفی می‌آورد دروزارت کشور که در بعضی از جلسات که خودمان هم داشتیم دیده بودیم که جمشید آموزگار امضاء می‌کرد و تصمیم می‌گرفت. تقریباً بعد از ۱۳، ۱۴ ماه که دروزارت کشور بودیم یک مقدار کارهایی که در آنجا انجام دادیم مقداری از آن کارها در عین حال همزمان با نوع مطالعاتی بود که دستگاه دولپمنت اند رسورسس (Development and Resources) آمد و مطالعه کرد و گزارشی داد این دستگاهی بود که لیلیانتال رئیسش بود دیوید لیلیانتال همینطور که می‌دانید از سالهای ۱۳۳۰ در ایران سوابقی داشت و عنوان منطقه ای خوزستان در واقع مدیون فعالیت‌هایی است که آنها کردند برای اینکه دستگاه او بود که برای دولت ایران مطالعات اولیه سد دز را انجام داد و یک رشته سد‌هایی که در آنجا زدند این مشابه همان منطقه جنوب امریکا بود که Tennessee Valey authority که لیلیانتال آنجا را به اصطلاح بنیانگذاری کرده بود عین همین کار را برای جنوب ایران کردند و عمران منطقه خوزستان عیناً به اصطلاح با همان در یک مقیاس کوچکتری شبیه کاری بود که در Tennessee Valey authority شده بود این کار را اینها از سالهای ۱۳۳۰ شروع کرده بودند و در نتیجه آن مناطق را به آن صورت از نظر آبیاری، کشاورزی اینها و پیشرفت کشاورزی یک مقدار زیادی واقعاً مدیون نظراتی بود یا پیشنهادهای بود که آنها داده بودند بعداً در زمانی که جمشید آموزگار رئیس سرپرست سازمان امور اداری و استخدامی وزیر کشور بود بعلت ارتباطی که

با لیلیانتال و نماینده او در ایران جان میسی داشت و مطالعاتی که اینها کرده بودند و یک عده از شخصیت های برجسته علمی علوم اداری و افرادی که از نظر تجربی در دستگاههای مختلف امریکا افراد برجسته ای شناخته می شدند با دیوید لیلیانتال در برنامه های مختلفی که در سطح بین المللی داشت همکاری می کردند. در شورایی عالی اقتصاد و در هیئت وزیران تصویب شده بود که با لیلیانتال قراردادی بسته بشود که آنها بیایند کمکهای بکنند از نظر مطالعات پیشنهادها در زمینه مسائلی که ما داشتیم که می خواستیم عدم تمرکز ایجاد بکنیم اصلاحات اداری انجام بدهیم قوانین استخدامی جدیدی بنویسیم از نظر تشکیلات سازمان مدیریت تحولاتی بوجود بیاوریم مثل اینکه لیلیانتال حتی با شخص شاه هم ملاقاتهایی داشته و از نظر اعلیحضرت اینها تصویب شده بودند در نتیجه براساس این تصویبها جمشید آموزگار قراردادی با لیلیانتال اینها امضاء کرده بود برای مطالعه در زمینه های اداری و استخدامی در ایران که آغازش برنامه های عدم تمرکز و عدم مرکزیت اینگونه چیزها بود و بعداً زمینه های استخدامی و آموزگار بعلت اینکه در وزارت کشور بود و سرپرست سازمان امور اداری و استخدامی کشور بود شخصی بود که به اصطلاح در مقابل لیلیانتال حکم این قرارداد را امضاء کرده بود. قرار بود این قرارداد برای مدت سه سال تداوم پیدا بکند مرحله اولش آن مطالعات اولیه شان بود در زمینه عدم تمرکز و همان زمانی که ما وزارت کشور بودیم اگر یادتان باشد آنها آمدند وزارت کشور یک نهار با هم خوردیم با اینها وقتی که میسی آمده بود و ما با اینها آشنائی پیدا کردیم و خیلی از کارهایی که در سازمان امور اداری و استخدامی کشور میشد جمشید آموزگار حتی آن لایحه استخدامی که آنها تهیه کرده بودند وقتی که کاشفی آنجا بود آنرا وقتی که آماده شد داد به من که تو نظارت خودت را روی این بده یک مقدار مواد خیلی خیلی خوبی داشت یک زمینه هائی اشکالاتی داشت که من نظراتم را نوشتم دادم اینکه در جریان فعالیت هائی که در سازمان امور اداری و استخدامی کشور میشد از این گذشته خود نخست وزیر آقای هویدا سابقه کار را می دانست که من قبلاً در شورایی عالی اداری کشور بودم که قبلاً هم یک وقتی که به دانشگاه آمده بود می گفت تو چرا نمی آئی با ما همکاری کنی و بروی سازمان امور اداری و استخدامی کشور جائی است که خودت هم اول آنجا بودی این که هم جمشید آموزگار و هم عباس هویدا هر دو می دانستند که من در زمینه مدیریت علوم اداری نه تنها آشنائی دارم بلکه با آن سازمان هم در گذشته همکاری کرده بودم شاید اینها موانع اولیه ای بود که دید نخست وزیر را یا حتی آموزگار را برگرداند به اینکه من بهتر می توانم منشاء اثری در سازمان امور اداری و استخدامی کشور باشم بخصوص که مثل اینکه جمشید آموزگار زیاد هم آن اواخر کار از کارهای کاشفی یا نوع کاری که آنجا انجام میداد رضامندی نداشت بهرحال هرچه بود در ابان ماه ۱۳۵۴ آقای هویدا تلفنی کرد گفت تو بلند شو بیای اینجا من با تو صحبت هائی دارم رفتم آنجا گفت که هیئت دولت جدیدی تشکیل شده بود ایشان دلش میخواست بیاید نمیدانم یک وقتی هائی در حاشیه کویر که با علیاحضرت رفته بودیم یک شبی اتفاقاً مهناز هم بود یک عده ای دیگر آنجا می گفت وزیرکشور آینده من

عالی‌مرد است من آنجا بهش گفتم که نه اگر اجازه بدهید من دیگر کارهایم را انجام دادم برگردم بروم به دانشگاه فقط آدم نابابی در دانشگاه است اگر رئیس دانشگاه عوض بشود من برمی‌گردم می‌روم به دانشگاه و وضع آنجا بهتر است این که من به کار اداری زیاد علاقه ندارم اتفاقاً علی‌احضرت هم برگشت به آقای هویدا گفت که این عالی‌مرد را ولش بکنید این علاقه به کار دانشگاهی دارد چکار دارید. به‌رحال رفتم آنجا آقای هویدا گفت تو با نوع آشنائی به کارهای آن دستگاه که داری من فکر می‌کنم بهتر می‌توانی حالا در وزارت کشور کارهای اساسی از نظر عدم تمرکز این کارها تو شروع کردی انجام دادی آنهم دارد به غلطک افتاده حالا بیا از داخل این کارها را چیز بکن من به عرض اعلیحضرت رساندم ایشان هم موافقت من می‌خواهم که فردا حتماً موافقی نمی‌خواهی دانشگاه بروی برویم من معرفیت می‌خواهم بکنم. من قبول کردم فردا بلند شدیم رفتیم معرفی شدیم به این ترتیب رفتم به سازمان امور اداری و استخدامی کشور البته از نظر درونی قلبی هم خیلی رابطه نزدیک آنجا داشتم خیلی از دوستان سابق همکاران سابق آنجا بودند یک عده زیادی از دانشجویانی که داشتم که در دانشگاه تهران چه در دانشکده علوم اداری بازرگانی چه مؤسسه تحقیقات اجتماعی درس میدادم آنجا کار می‌کردند. اینکه وقتی آنجا رفتم مثل اینکه به خانه خودم رفتم با آن سوابقی که داشتم غالب افرادی که آنجا بودند می‌شناختم این که بازگشت به خانه بود درعین حال آن نوع کارهایی که از نظر تشکیلاتی حالا می‌توانستیم از نظر داخلی یکدستگاه اداری بکنیم این بود که قبول کردم رفتم آنجا و کارم را شروع کردیم. اتفاقاً هفته اولی که به انتها رسید آقای هویدا گفت که من می‌خواهم پیام همکاران ترا آنجا ببینم همه هم انتظار داشتند که نخست وزیر می‌آید ببیند چه وعده هائی چه کارهایی می‌خواهد انجام بگیرد آنجا آقای هویدا آمد یکریع صحبت کرد یکریع همش درباره من صحبت کرد که من فلانکس را از فلان زمان می‌شناختم در دانشگاه بود من یک نخهائی دارم این نخ را وصل می‌کنم به افراد بالاخره می‌کشانم می‌آورم بطرف خودم ایشان خیلی مقاومت دارند ۷، ۸ سال دنبالش بودیم بالاخره آمده حالا هم می‌بینیم اینجاست و با ما است و ایشان هرچه بخواهد در اینجا با نظر شما انجام خواهد داد و منم همیشه پشت سرتان هستم و صد درصد آماده هر نظر اصلاحی که شما داشته باشید گذاشت و رفت و ما به این ترتیب کارمان را شروع کردیم.

سؤال: ببینم از وقتی که شما رفتید آموزگار هنوز سرپرستی آنجا را داشت یا دیگر نداشت.

آقای عالی‌مرد: نه سرپرستی نداشت وقتی که من رفتم دیگر فقط من دبیر کل سازمان امور اداری و استخدامی کشور بودم و گزارش را ما می‌بایستی به شخص نخست وزیر میدادم. فقط فرقی با تمام دبیرکل های قبلی این بود که من دیگر شغل وزیر مشاور را نداشتم ولی آقای هویدا از همان جلسه اول گفت که تو چون یک فرد

سیاسی نیستی و همیشه هم از کارهای سیاسی کردن چیز داری تو باید درجلسات دولت بیائی شرکت بکنی که من مرتب تا آن زمانی که ایشان بود بعداً آموزگار بود بعداً هم شریف امامی بعداً هم ازهارای در تمام این زمان‌ها در جلسات هیئت دولت شرکت می‌کردم .

سؤال : آنوقت در سازمان امور اداری و استخدامی وقتی که شما رفتید آنجا آیا برنامه های تازه ای در دست بود یا در ارتباط با همین گروه لیلیانتال یک مقدار مطالب درست بشود یعنی چه.

آقای عالی‌مرد : در ارتباط با همین برنامه های لیلیانتال یعنی برنامه های وسیع عظیمی برای ما انجام داده اند براساس آن قراردادی که داشتند دو سه نوع کارکردند اول مطالعاتی در زمینه عدم تمرکز، عدم مرکزیت ، مشارکت این نوع کارهایی که ما در وزارت کشور شروع کردیم بعداً از نظر اصلاحات اداری و استخدامی و زمینه های مختلف مدیریت و آموزش مطالعات و نظراتی انجام دادند و به ما ارائه دادند یک گروهی را مرتب از امریکا قراردادهای کوتاه مدت با ایشان می بستند و اینها برجسته ترین شخصیت‌هایی بودند که یا در سطح دانشگاه یا در سطح دستگاه دولت بخصوص در دوران کندی و جانسون مثلاً وزیر کار دوره کندی یا دو سه تا از آن شخصیت های برجسته اداری و مدیریت زمان جانسون که میسی می‌شناخت یا یک عده ای از این مشاورینی که شخصاً در بخش خصوصی کار می‌کنند یعنی در دستگاه‌های دولتی را مطالعه می‌کردند در امریکا ولی خودشان دستگاه‌های مشاوره ای داشتند از آن نوع افراد یا یک عده ای از کسانی که سابقه کار و ارتباط با ایران داشتند و آن دانشکده علوم اداری دانشگاه کالیفرنیا جنوبی بود که من از سال ۱۹۵۴ با دانشکده حقوق دانشگاه تهران همکاری داشتم و آمدند مؤسسه علوم اداری را بنیان‌گذاری کردند کتابخانه آنجا را تقویت کردند و بعداً پایه و اساس کادر تعلیماتی آنجا را آماده کردند که ۴ گروه رفتند از طرف دانشکده حقوق به امریکا در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی تحصیل کردند در زمینه مدیریت علوم اداری که من هم عضو گروه چهارم بودم اینکه اینها بعضی هایشان ۳ ، ۴ سال در ایران مانده بودند درارتباط با دانشکده علوم اداری و مدیریت بازرگانی آن زمان مؤسسه علوم اداری بود و مطالعاتی هم در امور شهری کرده بودند و هم در زمینه عدم تمرکز کرده بودند مثل فرائد شیدور که آشنائی دارید یا افراد دیگر که از همان دانشگاه بودند و در زمینه های مختلف اداری و اجتماعی ایران برای اینکه میدانم یک مردم شناس امریکائی آن سالها در مؤسسه علوم اداری تدریس می‌کرد آنتره مایر اسمش بود که یکی از مردم شناسان ممتاز امریکا بود که او از نظر اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران را بررسی کرد و نقشی که فرهنگ روی دستگاه‌های اداری می گذارد این است که اینها آشنائی کامل داشتند و از این نوع افراد استفاده کردند که خیلی هم مفید بود که هم با فرهنگ و جامعه به اصطلاح موانع اجتماعی ایران

آشنائی داشتند هم دانش فنی را در زمینه کارشان داشتند.

سؤال : این را به عنوان اینها با دولت ایران قرارداد داشتند بابت این کار.

آقای عالیمرد : لیلیانتال با دولت ایران قرارداد داشت و این دستگاه مطالعاتی او اسمش بود دولوپمنت اند رسورس (Development and Resources) و در کشورهای مختلف هم این با برزیلی ها کار کرده بود و با جاهای مختلف هم کار کرده بودند اینها در ایران جان میسی را سرپرست این گروه مطالعاتی خودش کرد که جانشین خودش.

سؤال : جان میسی کی بود.

آقای عالیمرد : جان میسی رئیس کمیسیون استخدامی امریکا بود در زمان کندی و جانسون قبل از اینکه بیاید با کندی همکاری کند کندی را از سابق می شناخت برای اینکه او اهل نانتکت در ماساچوست کندی هم اهل ماساچوست بود از آن زمانها دموکرات بود او هم دموکرات بود در آن سالهای اولیه به اصطلاح فعالیتهای کندی با هم آشنائی داشتند و او معاون دانشکاه وزوین بود وقتی که کندی رئیس جمهور شد اتفاقاً خودش می گفت یکروز تلفن زنگ زد رفته بود تلفن را برداشته بود جان کندی آن طرف تلفن بوده گفته جان من می خواهم از تو خواهش بکنم که بیائی و با من همکاری کنی و رئیس سازمان خدمات کشوری یا کمیسیون امور استخدامی امریکا بشوی او هم گفته من بگذار با زنم صحبت کنم بعداً گفته جویز جان پای تلفن است و می گوید میائی با من همکاری کنی او گفته که خانمش البته تو گفتی آره دیگر گفت من خواستم با تو مطرح کنم بعداً گفته آره جویز هم می گوید البته که ما میائیم باهاشان همکاری می کنیم به این ترتیب او رئیس کمیسیون خدمات کشوری بود سرویس کامیشن در اینجا ولی نقش مهمتری را داشت برای اینکه معمولاً کمیسیون خدمات کشوری جدا از پیکار رئیس جمهور بود مثل برنامه ریزی و بودجه امریکا نبود که در دفتر رئیس جمهور است ولی جان میسی درعین حال مشاور اختصاصی رئیس جمهور در امور استخدامی هم شد و بهمین جهت نقش خیلی مهمی از نظر استخدامی در تاریخ امریکا دارد یعنی یک عده ای از دانشگاهیان امریکا که در دوره به اصطلاح شخصیت های برجسته امور اداری و علوم اداری در امریکا مطالبی نوشتند مقالاتی نوشتند جان میسی را مهمترین شخصیت امور پرسنلی امریکا در تمام دوران دویست سال گذشته امریکا می دانند یعنی شخصیتی بود با این برداشت بقول اروپائیان رنسانس مرد واقعاً مردی بود که جامع به تمام زمینه ها علوم و دانشها بود واقعاً یک انسان به تمام معنی

کامل بود.

سؤال : یعنی در تجربه شما این افرادی که از طریق دولوپمنت اند رسورس (Indevelopment and Resources) این سازمانی که لیلیاتتال بانی اش بود آمده بودند به ایران افراد برجسته ای بودند.

آقای عالیمرد : برجسته ترین نوع افرادی که میشد در هرکشوری رفت دنبالشان گشت و بهتر از اینها را نشد پیدا کرد و اگر پیدا می کردیم در سطح اینها بودند و بس در هر زمینه ای در زمینه بهداشت و بهزیستی دونفر را آوردند در زمینه هر وزارتخانه ای که در یک زمینه کاری داشتند اینها دوجور کار با ما انجام دادند هم در زمینه عدم تمرکز و امور اداری و استخدامی و زمینه های مدیریت و هم در زمینه کمک به تمام دستگاههای اجرایی ایران در زمینه کار آنها این بستگی به این داشت که مثلاً دکتر شیخ الاسلام زاده هروقت وزیر بهداشتی مثلاً اگر می گفت من در فلان زمینه نیازی داریم ما به میسی می گفتیم به فاصله سه هفته یکنفر در آن زمینه متخصص طراز اول از امریکا می آورد برای ۱۵ روز به آن دستگاه وزارت کشاورزی می خواست برای وزارت کشاورزی، هر وزارتخانه ای حتی وزارت دارائی برایشان از آن به اصطلاح حسابرسان حسابداران قسم خورده که در امریکا داشتند برای آنها آوردند حتی آن افراد وزارتخانه هائی که یک مقدار در آغاز امر نگرانی داشتند که این خارجی بیاید چکار بکند ولی وقتی که با اینها روبرو می شدند و این افراد می آمدند اینها نمی آمدند که بگویند که شما باید این کارها را بکنید اینها می آمدند بررسی می کردند می گفتند در این زمینه مسائلی که شما دارید این راه حلها بنظر ما میرسد و میدادند بهشان.

سؤال : یعنی این ایرانیانی که با اینها روبرو می شدند در مقابلشان جبهه نمی گرفتند یا اگر می گرفتند.

آقای عالیمرد : تنها دستگاهی که در آغاز در مقابل اینها جبهه گرفته بود سازمان برنامه و بودجه ما بود. می گفتند اینها چه می گویند ولی این مثل اینکه برای یکی دو جلسه بیشتر نبود برای اینکه بعدها خود همان دستگاه سازمان برنامه و بودجه با علاقمندی با اینها شروع کردند بهمکاری کردن . دستگاه برنامه و بودجه همانطور که میدانید همیشه در هر زمینه ای جبهه می گرفتند خودشان را برتر از تمام دستگاهها میدانستند که یک همچین حالتی را همیشه داشتند ولی اینها تنها دستگاهی بودند تا آنجائی که من یادم هست برای جلسه اول و دوم قبل از اینکه با اینها ملاقات بکنند وقتی که ملاقات کردند دیگر به پایه علم و هنر اینها پی بردند و من می توانم بگویم که واقعاً تا آنجائی که آدم خوانده و دبدنه هیچ گروه مشاورینی تا این حد برجسته و تا این حد معتقد به

کار اینها هفته ای بجای ما در ایران ۵ روز کار می‌کردیم مثل هرکشور دیگر شنبه تا چهارشنبه عصر پنجشنبه و جمعه تعطیل اینها هفته‌ای ۶ روز کار می‌کردند و روز هفتم که یکشنبه بود غالباً میسی برای اینها Staff Meeting می‌گذاشت که بروند لااقل دوساعت آنجا کار بکنند همشان را به کار می‌گرفت واقعاً کار کاملاً تمام اینکه یک قسمتی از دو سه اطاق در طبقه چهارم ساختمان سازمان امور اداری و استخدامی کشور در اختیار اینها گذاشته بودیم که اینها مرکزشان آنجا بود و مرتب با تمام دستگاهها و تمام واحدهای دستگاههای خودمان در تماس بودند در هرزمینه‌ای هرکسی هرکاری که داشت اینها بعنوان واقعاً دوست و معلم مشاور می‌آمدند و می‌نشستند و نظرات خودشان را می‌دادند و نظراتشان هم نظرات واقعاً برجسته و ممتازی بود البته ما همیشه صد درصد تمام نظرات آنها را نپذیرفتیم حالا بعداً وقتی که صحبت می‌کنیم این اشاره را خواهم کرد که اینها حتی یک لایحه استخدامی برای ما تهیه کردند به زبان انگلیسی بعداً دادیم آنرا ترجمه کردیم در اختیار ما ولی من وقتی که من هم آنجا بودم یک مقداری قبلاً شروع کرده بودم در زمان کاشفی و بعداً وقتی آموزگار و بعداً منمهم رفتم ادامه دادم . تمام این که آماده شد و در اختیار گذاشته شد خیلی چیز جالبی هم بود من تمام آنها را گذاشتم کنار روز از نو روزی از نو با یک گروه از همکاران خودم شروع کردم به صحبت کردن هم این لایحه ترجمه شده و اصلش را در اختیارشان گذاشتم و دو نفری را که مسئول این کار کرده بودم دوتا از همکارانم بودند یکی مسئول تشکیلات سازمان امور اداری و استخدامی کشور بود که می‌خواست کار اداری انجام نشود از خانواده رفیع و اسمش رفیع بود و یکی دیگر آقائی بود در دستگاه بازنشستگی ما که رئیس دستگاه بازنشستگی ما بود دکتر مارویسه این دوتا.

سؤال : دکتر مارویسه .

آقای عالی‌مرد: مارویسه بله، این دو تا را من مسئول کردم که مسئولیت این مطالعات را در اختیار داشته باشند با تمام مدیران سازمان خودمان هم صحبت کردم که ما جلسات را تشکیل خواهیم داد و دستجمعی می‌خواهیم یک لایحه استخدامی برای مملکت بنویسیم از حرف اول الفیا الف که همه تان این لایحه‌ای که در گذشته بوده و به مجلس داده شده و تصویب شده آنرا داشتیم اصلاحاتی در آن زمینه بعمل آمده آن را دیدیم بعداً مطالعات دیگری از آن زمان بیعد در اینجا انجام گرفته تقریباً ۶ و ۷ سال از آن زمان گذشته بود آن‌ها را باهش آشنائی پیدا کردیم این لایحه ای که تهیه شده و ترجمه شده هم اصلش و هم ترجمه اش در اختیارتان می‌گذاریم ولی ما می‌خواهیم تمام اینها را بگذاریم کنار از اول می‌خواهیم شروع کنیم و به این ترتیب این کار را شروع کردیم البته اگر یادت باشد حتی من برگردم به روزهای اولی که به سازمان امور اداری و استخدامی کشور رفتم یک کاری

کردم که تردید دارم که در هیچ کشوری انجام گرفته نشود و ما چون که دانشگاهی بودیم این کارها را انجام دادیم اوائل هفته ای یک درمیان بعداً در ماه یکبار اگر یادت باشد از تو و یک عده ای از دوستانی که در زمینه های مختلف تخصص های طراز اول داشتند مثلاً نادر افشار نادری رئیس مؤسسه تحقیقات اجتماعی بود از او بعنوان یک مردم شناس دعوت کرده بودم از پیروز توفیق بعنوان یک جامعه شناس از باقر نمازی بعنوان کسی که اقتصاد خوانده بود برنامه ریزی درعین حال در سازمان برنامه و بودجه بود خودت را در زمینه علوم و سیاسی دکتر ابولخند دانشکده حقوق دانشگاه تهران بعنوان یک حقوقدان حتی فکر می کنم یکی دو درصد حتی دکتر بوشمیری هم از دانشگاه تهران آمد از بعضی از وزارتخانه های اجرائی یادم است دکتر تمدن و یکی دونفر دیگر از وزارتخانه های دیگر می آمدند دکتر وطنی که همکار خودم بود و سرپرست دفتر حقوقی ما بود مدیرکل حقوقی او بعنوان به اصطلاح منشی جلسات یادداشت هائی بردارد اگر یادت باشد ما شروع کردیم از به اصطلاح ب بسم الله که مسائل اداری ایران چه هست با توجه به مبانی فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایدئولوژیکی در نتیجه آن مسائل بچه ترتیب از دیدگاه کلی باید باهاش روبرو بشویم و از دید حقوقی حقوقدانهای ما بودند و مرتب در این جلسات مطالبی که مطرح می کردیم مطالب مختلف مربوط به مملکت را و از لحاظ اداری چه نتایجی دارد و مسائل داخل دستگاه اداری چه هست و بچه ترتیب باید با آنها روبرو شد که یک بقول تیمسار کلاستی ها یک گروه به اصطلاح فکری طراز اول در زمینه های مختلف علوم اجتماعی این به ما خیلی کمک کرد یعنی واقعاً دیدگاه ایدئولوژیکی یک سیستم اداری و استخدامی را لااقل یک چیزهائی در ذهن خود من بود بارها من و تو در دانشگاه باهم صحبت کرده بودیم در این زمینه ولی خوب دوستان دیگر آمدند اینها کسانی بودند هم در دستگاه علمی دانشگاه بودند و هم در دستگاه اداری بودند و تجاربی داشتند این که واقعاً یک گروه ممتاز و برجسته بودند این ۱۰، ۱۵ نفری که در آن جلسات دور هم جمع می شدیم بنظر من یکی از عالیترین نوع جلساتی است که من در عمرم باهاش روبرو بودم و آن آخرین جلسه ای که داشتیم و تمام شد در واقع مسائل را بطور کلی حلای کرده بودیم که اساس مشکلات اداری ایران چه هست و مبانی اجتماعی و سیاسی فرهنگی اینها چه هست و بچه ترتیب باید با اینها روبرو بشویم و من نتایج تمام اینها را وقتی که جلساتی با بعد از اینکه این جلسات تمام شد ما آن کمیسیون خاص خودمان را تشکیل دادیم و این زمانی بود که این دستگاه میسی اینها آن مطالعاتشان را انجام داده بودند نتیجه لایحه استخدامی داشتند وقتی که آن دونفر رفیقم مارویسه و من تقاضا کردم که این کار را بپذیرند و انجام بدهند و مستقیماً با خود من کار بکنند و همینطور با تمام مدیران و تمام کارشناسان نظرم این بود که این مبانی را مطرح کنم اینکه در یکی دو جلسه با آن دونفر نشستیم و من نتایج این بحثهائی که خودمان در عرض این ۵، ۶ ماه داشتیم که ما مسائل اداری ایران را از دیدگاههای مختلف نگاه کردیم و این نتایج بحثها و گفتگوهای ما است این بعنوان پایه و اساس کار ما باشد ما هرکاری که تا بحال شده می گذاریم کنار درعین حال

یک مقداری نشریات و مجلات و نوشته ها بود که راجع به سیستم اداری فرانسه بود، بلژیک بود، انگلیس بود مال امریکا اینها آشنائی داشتند و تازه یک لایحه‌ای از آن دید تهیه شده بود آلمان بود سوئد بود و هرچند وقت یکبار این مجلات مختلف اروپائی و فرانسوی و انگلیسی را که می‌گرفتم و می‌خواندم می‌دیدم مثلاً در یک شماره راجع به سیستم جدیدی که در سوئد از دید اداری مطرح کرده بودند این را بلافاصله میدادم به یکی از این دونفر این دوتا فرانسه بیشتر می‌دانستند اگر انگلیسی بود میدادم ترجمه می‌کردند اگر فرانسه بود همینطوری خودشان می‌توانستند استفاده کنند گفتم اینها را اول مطالعه کنید و آن چیزهایی که ما خودمان داریم و خودتان کاملاً مسلطید به وضع اداری و استخدامی ایران برای اینکه بیشتر از ۱۰ ، ۱۵ سال است که در داخل این دستگاه به اصطلاح کمکی هستید این دستگاه مطالعاتی هستید که حالا یک مقداری جنبه اجرایی پیدا کرده و هم با وزارتخانه های مختلف در تماس هستید یعنی تمام چیزها را میدانید که مسائل داخلی چه هست ولی درعین حال تقاضایم این است که ما جلساتی ماهی یکبار با معاونین اداری وزارتخانه ها خواهیم داشت شما حتماً در آن جلسات حاضر باشید برای اینکه من نظر آنها را می‌خواهم بگیرم که مسائلمان چه هست با توجه به تمام اینها ما از آغاز می‌خواهیم شروع بکنیم به تهیه و تدوین یک لایحه استخدامی و اینها مثل اینکه دنیا را بهشان داده بودند برای اینکه کسی بهشان نگفت که این لایحه هست و فلان البته دستگاه لیلیانتال و میسی اینها یک مقداری ناراحتی داشتند چون که راجع به جمشید آموزگار اشاره کردید بعدها حتی در یک جلسه هیئت دولت بیک صورتی آنهم گله غیرمستقیم خودش را کرد که کارها به سرعت پیش نمیرود حتی لیلیانتال باید بهت نشان بدهم دریکمی از این آخرین جلد خاطراتش که اشاره به من و تو هم دارد در یکی دو جا اشاره کرده در آغاز با زبان متقاعد در آخر سر از قول آموزگار که عالی‌مرد هم عالی‌مرد Staff که محکم کارهایش آنور حالا دلیلش این بود که میسی اینها این لایحه استخدامی را آماده کرده بودند و ترجمه هم شده بود همه فکر می‌کردند که خوب دیگر این آماده است این را باید ترجمه اش را حالا سر و صورت بدهیم و آنهایی که جنبه های حقوقی نمیدانم به زبان حقوقی ایرانی دربیاورند و ببریم به مجلس من صددرصد مخالف بودم من می‌خواستم یک چیزی باشد که درست از درون دستگاههای خودمان جوشیده باشد البته این بعنوان یک مدل بد نبود خیلی هم ایده های عالی داشت و خیلی از این ایده ها را ما ازش استفاده کردیم و درلایحه نهائی هم بود من اعتقاد داشتم به آنها ولی ما می‌خواستیم خودمان شروع کنیم نه کس دیگر. این که این جلسات اینها شروع کردند مطالعاتشان را کردند بعد از یکماه ونیم نزدیک دوماه آمدند که خوب ما این سیستمهای مختلف را دیدیم آن چیزهایی که شما دراختیار گذاشتید خواندیم این را خواندیم حالا ما آماده‌ایم گفتم خوب از هفته آینده یکروز درهفته از ساعت ۲ تا ساعت ۶ ما دراینجا جلسه خواهیم داشت تمام مدیران را دعوت می‌کنیم مدیران خودمان را ما می‌خواهیم با نظرات آنها تهیه بکنیم این جلسه را حالا من دو دید داشتم که این کار را کردم یکی اینکه همه مشارکت داشته باشند و در

نتیجه جدا از خودشان ندانند یک لایحه ای که یک عده‌ای دیگر خارجی تهیه کردند یک لایحه‌ای که دونفر حقوقدان تهیه کرده باشند دیگران از خودشان نمی‌بینند ولی وقتی که همه نظر داده باشند و با نظرکلی به اصطلاح تصمیمات گرفته شده باشد دیگر متعلق بهمه است و دوم حقیقتاً به عنوان یک معلم دانشگاه نظر آموزشی داشتند که همه ما آموزش پیدا بکنیم در این زمینه ها بعضی از ماها در بعضی از زمینه ها اطلاعات بیشتر از دیگران داشتیم در آن زمینه ها حلاجی بکنیم مسائل را از نظر تئوریک حتی این که جلسات هفتگی ما گاه از ۴ ساعت هم بیشتر طول می‌کشید به ساعت ۶/۳۰ هفت هم می‌کشید ولی نگرانی در صورت هیچیک از همکارانم ندیدم واقعاً و ما مدت ۶، ۷ ماه به این ترتیب ادامه دادیم میسی و همکارانش یک مقداری ناراحت شده بودند حتی گفتند جمشید آموزگار یک مقداری ناراحت بود که این لابد از دید او تعلق البته مستقیماً به من نگفته بود ولی از طریق بعضی از همکاران شنیدم چرا این کار اینقدر به عقب می‌افتد که من یک جلسه بهش گفتم که ما کار را از اول شروع کردیم به این دلایل خاص آنوقت با میسی هم مطرح کردم و واقعاً این مرد قابل احترام است وقتی که گفتم تمام این دو زمینه را که هم جنبه مشارکتی و هم جنبه آموزشیش گفت اصلاً عالی تر از این نمی‌شود ما ممکن است در یک جلسه بیائیم آنجا گفتم بله آمدند یک مترجم هم گذاشته بودند از بعضی چیزها می‌فهمیدند این جلسه که تمام شده بود اینها که رفتند میسی از هیجان زدگی واقعاً تقریباً اشک در چشمانش بود گفت من چیزی بهتر از این نمی‌توانستم ببینم تو در اینجا کلاس دانشگاهی تشکیل دادی گفتم نه ما می‌خواهیم مسائل را اینطوری حلاجی بکنیم و همه این قانون را متعلق به خودشان بدانند یک و دوم اینکه مسائل مشکلات را اینطوری که ما می‌بینیم نه اینکه از طریق ما که به شما منتقل شده و شما راه حل برایش پیدا کردید این که ۹ ماه ۱۰ ماهی طول کشید بعد از اینکه یک قانون استخدام آماده شده بود تا ما قانون استخدام بعدی را آماده کردیم که این کشید به تقریباً نزدیک اواخر کار دوره آموزگار ما این کار را قبل از اینکه آموزگار نخست وزیر بشوند شروع کرده بودیم و در آن زمان دیگر به جنبه نهائیش رسید فکر میکنم در اردیبهشت ماه بود که این لایحه نهائی را به آنصورتی که ما تهیه و تنظیم کردیم که البته یک اشاره ای باز کردم که ماهی یکمترتبه که معاونین اداری وزارتخانه ها می‌آمدند در سازمانها طبق قانون بود معاونین به اصطلاح دائمی البته دائمی که دائمی نبودند دائمی می‌توانستند باشند ولی خوب امکاناتی وزراء برایشان ایجاد می‌کردند یا عدم امکاناتی بوجود می‌آوردند که بعضی از اینها که راضی نبود وزیر جدید خودش استعفا بدهد برود ولی طبق یک قانونی که قبلاً داشتیم از سالهای بنظرم ۴۰، ۴۱ آن زمانها بودند اینها معاونین دائمی وزارتخانه ها بودند که ۵ سال می‌توانستند باشند و در آن جلسات همین دونفر آمدند من گفتم شما گزارش اولیه را بدهید همیشه دلم می‌خواست اینها صحبت بکنند آنها گفتند بله ما یک همچین چیزی را داریم تهیه می‌کنیم مقدمات کار است و ما در این جلسات مرتب با اجازه شما خواهیم بود آقای دبیر کل گفتند که ما بیائیم با نظر شما و درعین حال با اجازه شما

می‌خواهیم بیائیم وزارتخانه های شما و اگر مسائل مشکلاتی هست که شما لازم میدانید ما توجه اساسی بهش بکنیم و ما اگر مطالبی را در نظر می‌گیریم با شماها در میان بگذاریم به این ترتیب ما حتی با وزارتخانه های اجرائی هم تصمیم گرفتیم از طریق این دونفری که این را مآلا می‌بایستی تهیه بکنند در تماس باشند.

سؤال : این طبیعتاً تصمیمی که شما می‌گرفتید و نتیجه ای گرفته میشود قانون استخدام کشوری بر کلیه این وزارتخانه ها تأثیر می‌گذاشت رابطه وزارتخانه ها با شما چطوری بود آیا با شما همکاری می‌کردند یا در مقابلتان می‌ایستادند یا

آقای عالی‌مرد : اینهم جالب بود اگر یادت باشد به دانشگاه یک اشاره بکنم بعداً بیائیم اینجا. در دانشگاه دورا دور یکی دونفر از دانشگاهیان بخصوص رئیس دانشکده حقوق ما آن اوائل گفته بودیم این کت چاکدارهای امریکائی چه می‌خواهند اینجا اینها خیال می‌کنند دموکراسی امریکائی پیاده می‌کنند اشاره شان به من بود اگر یادت باشد ما در دانشگاه خودمان انجمن دانشجویی تشکیل داده بودیم دانشجویان در تمام کارها مشارکت داشتند حتی در ثبت نام به ما کمک می‌کردند پلی کپی هایمان را پلی کپی می‌کردند تمام این کارها را او فکر کرده بود یکی و دونفر هم مثل او در دانشگاه که ما دانشگاه را داریم ضایع می‌کنیم خراب می‌کنیم دموکراسی یعنی چه این مال امریکاست بدرد ایران نمی‌خورد با آن دید هم در دستگاه اداری ما شروع کردیم کارها را انجام دادن این برای اینها عجیب و غریب بود بهرحال اشاره به این کردم که من معتقد به مشارکت دموکراسی بودم و درعین حال تبادل نظر. قبل از اینکه من به آن دستگاه بروم دستگاههای اجرائی مملکت نفرت داشتند از سازمان امور اداری و استخدامی کشور و جبهه اساسی گرفته بودند برای اینکه این را یکدستگاه کنترل کننده می‌دانستند که در سالهای اولیه بود اصلاً هر دستگاه استخدامی درآغاز کارش ضرورتاً مراحلی دارد که مرحله اولش کنترل است و باید هم اینطوری باشد تا اصول موازین صحیح و درست مبتنی بر اصل لیاقت را برقرار بکند خوشبختانه این کار در زمان دکتر گودرزی شروع شده بود به مرحله نهائیش رسیده بود دیگر ضرورتی به آن کار نبود با روحیه من سازگار نبود اینکه از روز اول که من رفتم به سازمان امور اداری و استخدامی کشور با وزراء مختلف که در جلسات هیئت دولت آشنائی داشتیم البته یک چیز دیگر باید آنترا پرانتز بگویم و آن این بود که پشتیبانی رئیس قوه اجرائیه شخص نخست وزیر از یکی از مدیرانش از یکی از وزرائش و از یکی از کسانی که باهاش کار می‌کنند نقش اساسی دارد در موفقیت آن شخص آقای هویدا هر وقت جلسه هیئت دولت از در که وارد میشد وزراء ایستاده بودند با هم صحبت می‌کردند و من معمولاً جائی ایستاده بودم که ۳، ۴، ۵ نفر مثلاً رد میشد تا من با همه سر چیز به من میرسید دو تا مشت دوستانه به سینه من میزد خوب چکار داری می‌کنی این نقش اساسی داشت و